

نشر الآلى

NASR UL-LA'ALI

By

Izzuddin bin Diyauddin

Folios	:	26
Subject	:	Science
Illustrated/Illuminated	:	-
Script	:	Taliq
Scribe	:	Imamuddin
Date of transcription	:	1240 A.H.
Condition	:	Good
HL No.	2036 ;	Cat No. 2026

A commentary of Izz ud-Din bin Diya ud-Din Abi Rida Fadl Ullah ul-Husayni ur-Rawandi's treatise Nasr ul-La'ali, containing a collection of short sentences ascribed to 'Ali, arranged in alphabetical order.

Commentator : Muhammad Hasan 'Ali ul-Hashmi محمد حسن على الهاشمي .

Beginning:

الحمد لله رب العالمين حمده الشاكرين و الصلوة والسلام على رسوله... اما بعد اين
رساله ايسر موسوم بنشر الآلى من كلمات امير المؤمنين الخ

The Arabic original is mentioned in Kashf ul-Hujub, fol. 151b. See also Loth, Arab. Cat. No. 658 - vii; Haj. Khal., vi, p.301.

In the preface the commentator says that he rendered the Arabic original into Persian for the benefit and use of those who did not know Arabic. Each sentence, paraphrased in Persian, is explained and illustrated by sayings of the Prophet and other eminent persons.

In the clophon the commentary is entitled ارشاد المسلمين في شرح كلمات امير Irshad ul-Muslimin fi Sharh-i-Kalimat-i-Amir ul-Mu'minin. According to the same colophon, it was completed on the 18th of Rajab, A.H. 124(?). The date of transcription of the copy is 21 Sha'ban, A.H. 1240.

Written in a careless Indian Ta'liq.

Scribe: امام الدين محمدى القادري.

SHARH NASRUL LA'ALI

[O.P.L.] 2036

Cat. No. 2026
Proj No 5533
H.L. No 2036

Serial No 2096

KHUDA BAKHSI O.P. LIBRARY	
PATNA	
Prog. No 5551.....	(Old Series)
Date.....	17-8-1955.....
Section	Manuscript.

2036



بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين حمد الثالين والصلوة والسلام على رسول
محمد خير من خلق بالصواب واوتي الحكمة وفصل الخطاب ^{عز وجل} والبركة
الوظائف واصحابه الخيرة السلام ابا بعد ان رس الله بيت موسوم بغير الله
من كلمات اعيان المؤمنين على شتم بر مواعظ وحكم ومختصر جوامع الحكم اقول
ان منسوب اندامه كبريتو اصفه كبريتو اصفه كبريتو اصفه كبريتو اصفه كبريتو اصفه
منظر النور انما هو الوهاب مفرق اللغات يعسوب الدين مقتدي الالفين
اعمال المؤمنين امام المقتفين البواقي على نبر الى طالب رضى الله عنه وارضاه وتكرم الله
وجهم وبناته كاتب معروف قادم حديثه بوجه محمد على الله شمس شرح ان
جبارت سيرة فارسى كه موهود ودينه است پرواقت تا فارس خوانان كره
از نواد عبارت عربى تحقيق محاورات تازى بجزله اهل اطلاع مضامين كلام معجز نظام وقوت یافته

و بهتر از خاطر خویش هم رسانند و تبه در مواعظ و حکم آن خلیل وافر و نصیحت گران بر چند و کار نوین از یاد
 ببرد و بر سر کند و حسن اعمال آن مستعد شوند و فقیر را در آن زمان بدعا بخیر یاد کنند که بحکم الدال علی کمال
 عدل که بر در آن خوان این نعمت شده بمنویات آن فائز و کافی مبارک شده باشد و ما توفیق لا
 بالله علیه توکلنا و الیه انیبنا انما انزع فی المقصود مستعینا بوالهیب الخیر و الباقی

بسم الله الرحمن الرحیم

شروع میکنیم بنام خداوند بخشنده و مجنده ایمان المذی یعرف با بانه که و بدن مرده خفته میشود
 بسوختن ای و بعضی مردم در این محققان ایمان خود محقق در رسوند باید بود تا و غیبی صورت
 بدان نیافتند چنان در قسم خوردن کنند و برش حتی الوسیع منقول دارد قال الله لا و تفظوا
 ایمانکم نگاهدارید بگویند بر خود را و در بر آن همه انگیز گویند و لهذا در شرح و عید شد بد و اوصاف
 رسوند و دریافت اخوان لهذا الزمان جوانمیس الجویب برادران این زمان جویندگان بسیار
 یعنی برادران حال از مملکت ظاهر این از عیب جویند بر جبهه اند و اندر دگر عیب برادران خود را
 یا تنبیه او مفضل و باشد و در ضمن آن اصلاح و انصاف حال او مطلوب و لذت به صداقت دارد
 لحاظ نقل عن الامام جعفر الصادق علیه السلام خیر اهل بی من ذل علی عیون غیبی بهتر از آن
 تو کسی است که بگوید یا الله بر عیون غیبی تو انوار من و اساتذ فی القیامه برادر کسی است که غیبی
 تو کند و دست تو دست آن باشد که بدست و دست انوار من و اساتذ فی القیامه من غیبی
 و الثمین الموعود الدال و الثقیب یقین و الیقین المأمور القوانیه کذا فی القاموس و ذل المذخیر
 من فضیله ادب و بهر از راوست چه ادب سبب تربیت نفس و انضباط روح و تزکیه باطن است
 که کمال ای هر چه از آن غیبی است زیرا که باعث طوق عبودیت اعلی تواند شد و محرم از اوین زین
 فضایل معنوی و لهذا فاضل عظیم رضی الله عنه فرمود تا بگویم انتم تعلمون انما در بجز از خابره ظاهر است
 و رفع حجاب و ظهور جنس دیگر نداده و نیز در جنب آن خواجایم و علویان عالمه مقلد کسی است

غایت و اساتذ فی القیامه الموعود الدال و الثقیب یقین و الیقین المأمور القوانیه کذا فی القاموس و ذل المذخیر من فضیله ادب و بهر از راوست چه ادب سبب تربیت نفس و انضباط روح و تزکیه باطن است که کمال ای هر چه از آن غیبی است زیرا که باعث طوق عبودیت اعلی تواند شد و محرم از اوین زین فضایل معنوی و لهذا فاضل عظیم رضی الله عنه فرمود تا بگویم انتم تعلمون انما در بجز از خابره ظاهر است و رفع حجاب و ظهور جنس دیگر نداده و نیز در جنب آن خواجایم و علویان عالمه مقلد کسی است

از ظاهر القیاس من الشکر و انمودن تو را بکبر در جمله شکرت خواند بنیان وجوارج باشد یا بچنان وصل
که باطنها نه تنها در شکر نیست و اظهار آنها بکمال و کمال این شکرت لازم نیست و فی الحقیقت فاذا انما الله
علا فیکثر انما فیکثر الله فیکثر انما فیکثر پس چون در هر قدر انما بنو مال پس باید که خود را در هر قدر
خدا را بر تو در کرامت او که بنو از زانی داشته است احسن الی الله فی تبتله احسان نذر بر سر
لی که بدین راهیپ خود ساخت تا شود در او شوی چه برکت بنی آدم بر حق محمول است که او در
بشر خلیت القلوب علی حب من احسن الیها و ان محبت سبب اطاعت و تقیاد بان می شود
مخافی الحديث سید القوم خادیم اداء القین من الدین رسانیدن تقوی با مال آن از جمله دین است
و ان عبادت از سبب و دین در اطاعت شریعت بمعنی خدای و طاعت و سبب است و مراد اینجا
معنی اخیر است که قال الله ان الدین عند الله السلام الدین و شرع حکم من الدین ما و حق بر تو
آیات اخفا و ان الله انما انما بوشیدن سخنان از مراد است چه مراد از ان نبی که عبادت
نزد حق معاشرت است بدون اخفاء شد اند صورت نه بعد از بر آن که در ذکر اخفاء درج و دشمنان
و شتم است بعد از شوی و ان امری بجز با فضل معاشرت کرد و در مقام خود درین معنی و حکم
که با شکی مرید خلیت و اخفای چنان هم رسیده باشد که معنی انفعال روح با بدن تو القیاس
از ظاهر حال دوست بردن مخفی در معاشرت نیست بکمال آنکه بدون تعاون انتظام نپذیرد منزل
و سیاست بدن صورت ندارد افضل الله اخفا و بهر نمر نمرت بنی و بی غیبت شدن
از ان بوشیدن از ان زیرا که از یاد و سحر و دوست و با نپذیرد نفس خیر در خصلت است
اطمینان و وفای میرد و ان باعث خسادن تبتی تواند شد و در عبادت تقوی ادرج
عیال خود را نافع رسانی است نراجه در صورت عیب نپذیرد تقوی است که به صورت
که عده مطالب در نپذیرد میر الوالد این سلف نیلوا کار باید و مادر عمل خیر است و ان هر حال
مطلوب باشد بگویم انما فی حق العمل برکت زندگانی در بزرگوار عمل است که او در فی الحديث

استراحت انفسی با مالکي الاموال فی نور و صبر
چند صورت تقوی در جاتی و افکار نفس

وَلَا يَرْفَعُ فِي الْعَمَلِ إِلَّا بِرَّ زَادَهُ غَيْبُكَ عَنْ رَأْيِكَ كَارِوَا وَفَرَحُكَ لَيْسَ قَبْلَهُ مَعْلُوقٌ الشَّيْءُ الْخَالِصُ بِرَبِّهِ
بِهَكَذَا تَنْبِذُ وَبِحَسَبِ وَقْتِ اقْرَأْ لَيْسَ عَلَى لَيْسَ كَمِ الْوَقْتِ كَارِ بِسَابِغِ الْجَامِ بِرَسَدِ رَأْيِكَ
دَيُّوَانِ افْرُو فِي مَقَرِّ نَبَاكَ وَابْنِ مَطْلَبِ حَقِّكَ هَجِجْ سَبَّحْ اَللّٰهُمَّ يَا بَدِيعُ السَّمَوَاتِ فِي مَقَرِّ نَبَاكَ
يَوْمَ اَلَا بَارِ خُذْ بَا اَقْرَبِ دَهْ اَمْتُ مَرَادِ بِهَكَذَا رَوَيْتُ بِرَبِّهِ اَنْ اَمْتُ دَرِ الْوَقْتِ عَالِ
وَاَنْ فَرَاوِجِ بِرَبِّهِ اَمْتُ بِرَبِّهِ نَفْسُكَ اَلْظَفَرُ نَفْسُكَ اَلْظَفَرُ خُذْ دَهْ خُذْ نَفْسُكَ رَا بِهَكَذَا
بِسْ زَرْ شَكِيبِ زِيَرُكَ قَبْلَكَ قَبْلَكَ اَللّٰهُمَّ اَلْهَابِ بِرَبِّهِ خُذْ نَفْسُكَ دَجَلِ
ظَفَرُ وَكَامِيَا مَعْرِضُكَ بَقْلُ لَمْ يَكُنْ عَدُوَّهُ نَكَمُ مَرْدُ شَمْرِ اَمْتُ وَعَدَاوَتِ اَلْهَابِ
بَرِيْدَتِ اَزْ خُذْ خُذْ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَكَاهِ بِسَبِّ اَلْهَابِ دَرِ مَسْئَلَتِ دَرِ غَوَايِ
نَفْسُ وَكَاهِ بِسَبِّ اَلْهَابِ دَرِ مَسْئَلَتِ دَرِ غَوَايِ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَكَاهِ بِسَبِّ اَلْهَابِ
دَرِ مَسْئَلَتِ دَرِ غَوَايِ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَكَاهِ بِسَبِّ اَلْهَابِ دَرِ مَسْئَلَتِ دَرِ غَوَايِ
عَلِيَّةُ نَائِيَّةُ خُذْ دَهْ رَوَيْتُ بِرَبِّهِ اَمْتُ بِرَبِّهِ اَمْتُ بِرَبِّهِ اَمْتُ بِرَبِّهِ
سَبَّحْ اَللّٰهُمَّ يَا بَدِيعُ السَّمَوَاتِ فِي مَقَرِّ نَبَاكَ وَابْنِ مَطْلَبِ حَقِّكَ هَجِجْ سَبَّحْ اَللّٰهُمَّ
فَلَيْسَ اَمْتُ وَبِرَبِّهِ اَمْتُ بِرَبِّهِ اَمْتُ بِرَبِّهِ اَمْتُ بِرَبِّهِ اَمْتُ بِرَبِّهِ
نُزْئِدْ اَمْتُ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَنُزْئِدْ اَمْتُ
اَلْاَتَانِ مِنَ اللّٰسَانِ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ
اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ
وَلَوْ وَبِعَدَّتْ وَنَقَاطُ وَنَقَاطُ وَنَقَاطُ وَنَقَاطُ وَنَقَاطُ وَنَقَاطُ
مَهَابِ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ
نُزْئِدْ اَمْتُ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَنُزْئِدْ اَمْتُ وَنُزْئِدْ اَمْتُ
بِسْ زِيَانِي مَرَادِ خُذْ دَهْ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ
اَلْاَتَانِ مِنَ اللّٰسَانِ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ اَمْتُ

مترجم است بر جسم و روح از آن حاصل است برگشته احوال فی احوال و الذلوة افرد
عال در ادوار و کونه است و این تاثیر در ظاهر و باطن متحقق است بحال الله تعالی
بالحی الله انزل فی القدر فانت حیط به خواست و میافزاید صدقه تا از کونه
بدان که فضل نه را چون باغبان جبر و پست در دهان کور تبرک لا تطلبه بجنه
احسان خود را بر باد بکنر عفت نهادن بر کسی که احسان بوی کرده زیرا که مقصود
از احسان خوش کردن و دفع حوائج در باب حاجات است و آن بهدیه اشنان بریم
خود بقیه المعسر لا یموت لهما باقیمانده عمر هیچ بهمانیت او را یعنی چیزی عوض او نتوان
و غرض از این کلام است که اوقات عزیز خود را در عرضیات البیضاء و امور پسندیده
باید صرف کردن نه در لیل و لعب که انجام آن جز از خسارت و محنت نخواهد بود و خداوند
بجمله اکابر بقتله الوقت سبب هلاک وقت شمعید میزند است که نه مذکری را
بخود و بطلب آن شاعر در زیر معنی در صفت است میسر انکس و ما ذیبت لیلی و کان
ذکر این که در این خوش میگذرد در انداختن شبها و فی الحقیقه که دشمنی شبها
که دشمن دوست موفقه خوشی نند در انداختن شب شب که دشمنی بهمان دشمنی است
و قال الآخر و لولا انما یجی من التباکی ما لم یلق طیب الختام و اگر نبود شبها هیچ
گفته عمر بر این میگذشت شک فوار است و خوش خواب را قدر است فی آخر الامر ما فا
تک فی اوله در باب در آخر عمر خود چیز را که فوت شد از نو در اول آن زیرا که فضا
مافات و در آن بهوات کار یکسان و دین پرور است نکاسی المکوف فی القلوة من
ضعف الکیمان سست مرد در غار از ضعف ایمان است زیرا که در باب دین و احباب
خیرت و یقین را میخاطبت بر غار که موج مومنان و بدقات فبا جات بار حق است
باید بود که اصلا در آن غفلت و مسابقت راه نباید چنانچه فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود
من خفیل و خافوا علیها فقد حفظوا دینهم و من ضیع فیها سواها اقصی کیکه میخافات

برادر غار نهانم دار و دلفا بهار و اوقات و ارکان او را محفوظ داشت و این را که میگوید
ضامی ساخت غار را پس از شخصی ضامی گفته است که سوار غار را ترواحم الکلیه یعنی
علی الطعام بگویم و انبوه کردن و استنهار بر طعام موجب برکت است زیرا که محمدا
خبرید الله علی ایضا چون دست خدا بر جمیع استقامت بگذاشت بر آن لازم است
توکل علی الله بکلیه اعتماد کن بر خدا اینها که کفایت کند ترا از بهیشت و آن بقطع
شواغل از قلب بحال رجوع الی الله نه صورت نه بخل علیک فلتا به و استعانت به
کما در ذی الحرام استقلها و توکل علی الله بر توکل زانویی است که به بند فقال یا یحیی ثماله که
مال گیر و بگوئی تا پاسی از آن زیرا که جز آنکه شیخ حمدی در مدارک ملل و اعلی و عالم مثال مقرر
در عالم شهادت میگردد یعنی اوقات شهرت در امور مطلوبه فیه باعث جلب تقید و ربی
زکوة می شود قطره تبرک الله توب کوشه بر تبرک کفایان زیرا که به بالا که میگوید و بسبب
آن اختلاف با مردم میبود و چون بحکم السلام فی الوحدة و الاقارب بین الاثنین فخرت
نشیب از بیانات و اوقات معاصی در این بابی فواضع المکر و یکره فروتنی مردم که
خبر دارند از این زیرا که معامله حق با مخلوق علی النفاک است اگر بگردد کند خود را بپندار از حق
ماید اگر بپندارد خود را از خدا بپندارد در مواضع نیکو اند که بگوید که خود را خدا بپندارد و این را حق و شایسته
تعالی عن المکره و توکل علی الله ای از امر است تا توکل بر توکل نکرده ای یعنی از این و نکرده که از مردمان پیور
مختلف گیر و با انتقام از این خبر داری تا وفادار و یکتا و رفعت قدر و جاه تو تر و این را حق میگوید
و همین وجه خدا به پیغمبر فرمودی فرمود و وضع ذیهم بگذار و هیچ دادن این را احتمال دارد
که غیبش میدانی با آنکه چون اسباب گناه بنویسم کند و این خود را از لوث آن الوده سازد تا
صفای طینت تو گردد که تو قوی و تو عظم تو در آن حاصل است تا کنید المودقه فی الحریة و دست
و ثابت است و در سینه در حرمت نهاد بدستنی و در سنان است زیرا که تو عظم و سنان غنی
ابتلاف قلوب میگردد و آن سبب است که بگویم مودت میگوید تا خیر الی سوره منی الکلیه
در شک کردن و در بدر رسانیدن و فحش بگو کار است خلقت مملکت تا جعل قهر و عجز

۴
که خبر ملک کننده است نخل و خواست نفس و خود غایب اما نخل پس چون نخل را از ادله
حقوق خالق و مخلوق باز میداریم بنحوا و انتظام نشانی و موارث بعد از
خداوند آن حقوق میبرد و چنانچه در حدیث آمده الجبیل بعید عن الله انکس تکدر
بعید عن الجنة قدیر عن النار و بهی چون عقل صافی و فطرت سلیقه و مؤلف
میباشد لاجرم در صفات دنیا و دهر مراقتند و اسباب ملک او میشتد و محبت چیز از او
در گرفت فطرت را تا از او غایت نکند معنی حرب باطن ملک باطنی نمودار شده از
اعظم اسباب ملک آن مرد محبت بلکه محبت است الیه برکت فراغت و هم صبار و عبادت
چنان دمار از روزگار او بر میرد که اندر از آن بر طریقی صغیر روزگار باقی مانده است ایمان
صبار و ثلثه عقل و ثلثه خود سیور خطایمان چهار است و سیور آن عقل و سیور خود
و مراد از ایمان جمیع و کمال صفاتی نفس است که از کمال ابر تر چیز هم میبرد و حیایان
از صفاتی است که بر او باقی ماندن نفس از مستقیقات اوست و عقل از بعد از ادراک
موقوف است که اختیار از او بر و حسن و قبح و حق باطل از آن ظهور دارد و وجود صفاتی
که بعد از اینها جات نیز بر خود باشد که مورد تکریم نفس و تلقی آن بعد از اعلی باشد
و آن در همه حال محسوس است و چندان معلوم ثلثه اخص کلیه الکتاب و چنان
طبع مدققت و را مگر فکرت بود زیرا که چون اسباب نیوز از خراف ظاهر بود و در بینند
بنابر آن حصری را هم حد و نه از آنجا بود پس بخیر از مراد و خاک که در انقطاع مطلوب
بنحوا اند تک چشم میت نبا دار یا قنا عفت پر کند یا خاک که در ثلثه الذی
موت العلماء و خود میر موت علماء است زیر که حفظ شرایع و چنان که میت با
علماء است و آن بمرت ایشان اختلال میر نیز دیس در نیم حال رخ در دین و خدا در شرایع
مسلمین لازم است که ما ور فی الصحیحین عن عبد الله بن عمر و بن الحصی رضی الله عن هم لنی یقضی العلم الشرعی
نیز عن العباد و لکن یقضی بقرض العلم و فی أد الم بنی حالا أخذ الله من سأبها لا قسیلو أما قن

ابغیر علم فقتلوا و اقلوا بدست خدا بیجا بخود عید علم را که بکشد اندر از بنده کان و بکشد فیض
ملکند اورا بقبض علی و تا آنکه باقی نماند عالمی را مردگان ریشانی جهان را مانند قضاة و حکامان
جهان پس سوال کرده شوند از احکام شرعی پس فتور دهند از پادشاهی پس خود کمره شوند و دیگران را
هم کمره کنند ثواب الاخرة خبر معنی نعم الدنیا ثواب اخراج بهتر است از نعمت دنیا که آن
پایه باقی است و این گذرنده و فانی و آن مقرون بر عنوان الهی است و این خوش بگذرد
و هر مان از امانت و الله و نعم ما قیل و کل نعم الامانة زیرا که سوره جنته النور و من ان نعمها سیفی
و ان الموت لا یزائل **قال الله** ما عندکم ینفد و ما عند الله باقی و الاخرة خیر من النبی
چیز که نزد شماست فانی خواهد شد و چیزی که نزد خداست پاینده است و اخراج بهتر است
مرکز را که تقوی را شعار خود ساخت ثبات الملك با تعدیل درستی با و شاه رسید
و ان هدف است زیرا که چون عدل سبب انتظام ملک است بقا ملک و دان را هم است ثواب
السلامة لا یبطلی جاده سلامت بکنه غرض بعضی از حصول سلامت امن از ملک منجی است و بقدر
حصول امن عبارت کفایتی بر دامن سلامت خواهد رسید کنی آن ملک بالا بخندار حد چند کردن
احسان خویش را به بیان عذر بر سر صفحه که بر احسان کنی عذر کم دادنی خوبان غودن
و داده خود را داده انداختنی و کرده خویش را ناکرده تقوی کردن ثبات احسان
و د بار کردنی است که بمعجز موجب سر و طرف ثانی کرد و باعث رفع خجالت او شود و ملک
نیت که در بهکوت احسان بالا احسان ساختنی و امتنان غودنی است ثناء الرحمن علی
معتلید مستزید ثناء مرد بر بخشش ننده او طالب زیاده نعمت است چه عادت الله برین
جاء شده که انظار شکرت بر نعمت برود **قال الله** لن شکرم لکم بکم ثبات التوفیق باعداء
و ثبات التوفیق بالغنائی درستی نفس بقدر است زیرا که از غذا ثبات بدن حاصل شعاع سبب
یفا و نفس و نفسی آن پیدا می شود و درستی روح با و از خویش است که بر تفت آن بخوار است
لکن خویش اکانی و طبیب اکانی طبق مرصیات الهی بداند حسن جلالت و تملک و قران

و خواندن از کار و گفتن تسبیحات و تهلللات و کثرت تحمیدات و تلمیحات که مبتدا و محبت
و باعث رضوان ابد است و آنرا امور قبیله و کارهای نامرغیه سبب هلاک و موت
خسران است و نعم ما قال اکثر شاعر عرب در چه حالت است و طرب
تو خود چه آدمی کن عشق بخیزی مراد از عشق عشق الهی است که طلب آن
بحب رضای معشوق حقیقی باشد و آن موقوف بر اتباع شرع محمدی است
و بعضی روح را بفتح را از جمله و غنی را با الف قصر خوانده اند یعنی ثبات راحت نفس
تو که است در این خالی از تعلف و تقصیر است جدا بجا که بخش کن جز که بای
زیر که جوهر نور عیبه باشد خالی از نفع بخور باشد و آن در هر حال محمود است و ماضی
آن مقبول کما فیل خبر الناس من تنفع الناس هر چه دارد صرف کن در اداد
من تنالوا البر حتی تنفقوا خلیل السوء الشیطان بمنشین بد شیطانت یعنی خواجه سلطان
از جنبه صلی خود در بی افرا مردم جانشین بد بدین تر از در دراز و لازم و ضرورت
که از بدنیاید بکار بد بچلیس اهل غنیمت و غنیمت غنیمت است مع جانی که در دار غنیمت
عاجل و سببای منسوب به چنین نیست که بخور ضرر فلاح در شد صلاح امری دیگر نفع و بدی
صحت اندر غنیمت نمرود جمال المرقی الحکم جمال مرد و بدیاریست معر حال معنور زیرا که تنای
صبا عصار و حسن لون چنانکه در سبب جمال طور است بچنان عالم که شمره فایده و نفع و غنیمت اعتدال
فراخ است که بیدار تر تبار فطرت سلیم من ظهور و تنای جلیت مستقیم بوجه است و نفع
آن تندر در عواقب امور و تحمل اذرا با ج فطرت در مهله و در که مطالب چهره است
و حصول اینها به فطرت مقتضای فطرت تویم و جلیت صحیح است اما بنابر اوقات و در
انوار از تجربه و استعمال صحیح نوعی دارد که قابل لاجل الاذ و تجربه نیست برود و بار و کسب
تجربه که بواسطه تجربه ظهور از صفت در و در از خود واقعی جلوه کرده است جلیت المرقی و الله
بنشین مردمانند او است در اخلاف و اوضاع و عادات و ملکات زیرا که بیشتر اوقات

بمقتضای الهی توبه در هر حالتی و در نفس آن دیگر من حیث لا بعد از خود نخواهد
 زیرا که در طبیعت آن توبه چون قوه فاعله و منفعله هر دو و یحیی و یحیی اند هر یکی از آنها در
 طاعت مقتضای خود عاقل نمیشد و عمل بنده باطنی اهل ملل و فحش و عجب را هم از عقوبات شمرده
 اند چنانچه در حدیث ترمذی آمده که هر کس علی بن خلیفه فقیه را خدمت من بخشد و بفرمود
 هر دینی دوست جانی خود است پس باید که مامل کند تا که شقت پیدا نکند و جاهل از پند
 چون تیرهای نیابین چون شکر شیر باشد چنانکه من آن بگویم جز نیست که بخیر و آن
 خدائی حی و قیوم است جوهره الکلام فی الاقوال درستی کلام در توبه کرده است
 بحکم خلیل اللفظ و کثیر المعنی باشد یعنی از توبه و حسن و عفو و اطمینان و رحمت
 خود عین بلاغت است چنانکه بکثیر واقع باقیل بود کنی بسیار و قناعت کن
 باشد که و این بجهت آنست که نفس در زخارف و بنوبه شمع نمائند و از متاع فانی در افتاده
 و شمع اشرار و فحش و فحش از بدکار دنیا کسی تمام نکند هر چه که بدستش آید چنانکه اهل
 سعادته و جوده اخی الی آن توبه جولانی باطل است و جودا حق باطل است
 چه نظر کنی که در کتب باطل و کلام که سر دارد و اگر غایبان شدن نیرد فی القور سرش کنند
 تا اثری از آن بر صورت و کار باقی نماند قال الله تعالی بل نقذف بالحق علی ابدال قبیح
 فاذا هموزا می بلکه همانند از حق را بر باطل پس آن حق سرش می کشد پس ناگاه آن
 بر اطل از سطوت حق نابود شود و محافل اخی بعلو لا یعنی حق بلند شود و نه و که بر حق
 بلند کرد و جبار و نفوذ و تود و شو و این کن با فقوا و نازد کنی شکر از بدکار چون شکر
 که در ذلقت فحش است تا تیر آن در نفس منشیان جا میکنند هم القوم و ایضا جلیب الحدیث
 جهده المقل کثیر کوشش مردم که باید بسیار است زیرا که چون آن کم مایه در عین حق خود اشیاء کمزید
 بوقت مجازات آن بلاغت قلیل کار بسیارند حق اخی غنیة بکلی غنیة است

در ایصال نفع حده الموعود بلکه نیز مزاجی مرد به یک میزند او را بر آن چون در وقت
 مزاج مغلوب العقل گردید انجام کار را فحیده در معاملات خود را به لاف بسیار
توضیحات الکلام ترشیه با طعام بهتر است از ترشیه با کلام چه آن با طبع مغرب است
 و این مکره خوف الموعود به مرد که او است یعنی چنانکه میگوید سبب غناست
 بهر آنکه مانند او است پس اهل حرفه در این اوقات استغناء دارد و از فقر و زلت
 خویشتن بر است حیات الموعود شرم مرد پخته او است که از بی پرواییها
 وقایع مینویسد حیات الموعود که هر چه با مرد مد او است که عقل و نفس را
 از حیثیت و جهالت باز میدارد و در آن اعانت از بسیار از خفته با صورت گیرد
حکم الوفاء علی من لا اقل له حرام است و قایل بیکدیگر علونند او را بر آن
 از یک که خبر از بد نباید می تراود چه کند و از دو نیست یعنی شوره سفید بر نیاید و دو
 نیم عمل ضایع کردن آن نمیشود باید آن کردن چنانکه به بد کردن یا نکردن خوفه
اولاد فرقة الکباد نوزش اولاد نوزنده چنانکه راست زبانه چون نیم چیت
 اولاد در باغ دل و بنیان جهان کاشته اند از رنگ ایشان دل و جان اشی کبرد
حلی الرجال از ادب خلی النساء الذمیت زبور مردان ادب است زبوزان نور
 بعضی در عرف نیست و از این زنان زرافرا داد مانند زینت دارایش مردان
 عقلا و عرفا ادب را به جلا ظهور و صفای باطنی بآن حاصل توالت خود و لهذا این
 دین فرموده اند تا دیوانم نادبوا و در تاجیه است از لطف الهی بهر مرد و هر چه
 خواهر بی ادب و محرم بود و از لطواریب خوف الله علی القلب خوف خدا بر قلب
 میگرداند دل را که فتنه انگیزی تعلیمات الهیه و اجداد بجلای معارف الهیه است خیر
 الا صحرای من بدلت علی الخیر بهتر باران کسی است که رهنمود کند ندایه سکون زبانه که دل است
 بهر خیر نفع رسانی آن را د یافتن است و معلوم است که نفع رسانی سبب فضل نفع رسانی

الکلام
 بهر آنکه

برده

۱۱

آن راه یافته است و معلوم است که چنانچه خداوند از کسی من نفع اندکی بهتر فرموده و آن کسی است
که نفع رساند و آن کسی را خفایا نفعی من غیره بهتر از خداوندی تا و از منی تا
از غیر او یعنی خوف خدا بر تو مستور شد خوف دیگران از نظرت برفت چون از تو شکی
هم جز از تو نیست چنانچه مرید است که سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم در پیش گرفت
تا گاه شیر و دید که کمال غرضش بسوا او اهل سفینه فریاد کرد که ای ابوالکوارت معلم مولی رسول الله صلی
ان شیر خود را پیش سفینه فرو نهاد و متقاعد امر او شد تا آنکه او را از آن پیش گذارینده با باد
رسانید خاتبت صفة من یاع الدین بال دنیا بیه بهر شد بخارت کسی که بغرورت و
بدنیا بر آن نفع ابر را گذاشته نفع خانی مغرور گشت خبر الحال ما اتقی فی سبیل الله
بهترین حال آنکه خلع کرده شد در راه خدا مانند جهاد و حج و طلب علم و خدمت علی و نه
آن که خوشنودر خدا در آن حاصل است خالف نفس فستره مخالفت نفس خود کن
تا راحت یابی زیرا که چون نفس تو بجهت خدایت خود را بکارت مستلذات و زخارف و بویژه داده
از مضیقات حق و مصالح دینی باز میگرداند علاج آن چنین باشد که حق گفت با او کن باز
سیر او بکنانده بخوانگاه با حق نیاست در جهان چو از دو ادم نیت جز بخو و نگاه حق آرام
قلوب القلوب من حلاو الکلیس خالی شدن دل از افکار و هموم و احتیاج و غموم بهشت
از هر کسی که آن در امن و امان است میدارد و این در ورطه هلاک میباشد از خلیل المؤمن
و لیل عقلیه دوست مرد در بنهار عقل اولست پس باید که معاشل و تدبیر و ناصح و متبصر و
بدستی خاص نماید تا در امور که صلاح در این و انتقام از نین و در آن منظور است راه نماید
و از غفلت اقدام و خبره شدن و قیام ثابت در رد فتن و غدا بپایانده میگردد هر چه
ناصح مشق بگوید پس بدین فهمی که خالی بود از غرض به از او شد و در حق مرض و اگر بخواهی
که بختن او صاف داشته باشد راه خلت چهار و ملائمه محبت افزای هر انیم انشخص بخت
بالله خود بخود میداند و این سبب ملاک او کرد خیر النساء الودود الودود بهترین زنان

دوران دولت زاننده است چه نمره هداقت و وفاداری و نیمی الفت و خاندان و نفع
نجانده و محض حسن معاشرت و دلداری و از نظام پذیرد دولة الملوك في العدل
دولت پادشاهان در عدالت است که منشأ انتظام ملک و نشاط سیاست مدن و ثبات
می گردد و جنود و نسیب رعایا و وفور و جمع خدایه و نفوذ صورت گیرد و ان موجب بقای
دولت گردد دوام التوراة و النبوة فان خوان بهیشتی خوشتر و دیر برادر است که محقق
سرشت ان است بار و زنجیر و دشمنان به که با یکدیگر نمانند در پوستان و دوا
القلب الرضا بالقضاء دوال رضا بقضاء الهی است بجز از امراض نفسی نه علاج
دل رضا بقضاء خداوند محقق است که از قدرت طوطی و اعقاب و غیره و سبب
حق و حلال شفا بخشد دواء النفس الحارص مرض نفس حارص است که در
مهاکت معاند از دو عیاط می سپارد و علاج ان قناعت و زهد است و دلیل
عقل المرء قوله دلیل عقل مرد گفتار او است زیرا که چون در قول بیشتر است
دارد بهمان قول دلیل سلامت عقل دارد و بر اندیش او است و اگر سستی
قول بیشتر دارد و نامرغ و ضعیف را نیز و نیزه عقلی در او بیشتر ظهور داشته باشد و دلیل عقله
سلامت افعال در او بیشتر نمایان گردد بنابراین فعل را دلیل اصالت و نجاست
گردانیده اند مصدر اعرف شیخ شریعت شی را معین دانسته شد و بطریق حکم
بکفایت در نظام و اقامت در قریش و فضا کثرت ان در نسبت برتر
مرفوع شده و فی الحدیث الانتم من قریش و بهیچ وجه ظرف معنی انتم است
بر نیزه است و در علو نسبت و همچنین علو نسبت در سادات یعنی اولاد هاشمی

و در علو نیزه است و در سادات یعنی اولاد هاشمی

حسین علیهما در بیان سایر نبی ما ششم و بسیار از احادیث معتبره بر بندهما
 شاید صدق اند من شاء فلیعرج الیهما فی کتب الاحادیث و اوایه النفس
 دفع الحرج و دوا نفس دفع حرص است و بر آنم چون حرص نفس را بالآرام
 خوارت مدبر میماند و عقل جنتی نیز از دفع حرص که سبب دوستی است چه خواهد
 بود دَمٌ عَلَى كَفِّمِ الْغَيْطِ حِدَّتْ عَوَاقِفُ دایم باشی بر فرد خود در خشم تا خود
 العاقبت باشی زیرا که اکثر اوقات بر امرش و غلبه جنان خشم تا سر بردارد که
 در خوردن خشم آن خشم تا از پا بخیزد و از غایت الضحی دل به دو بال برزد و این
 و این حسن وضع مذهب مستودکی عاقبت او گردد دینی اکثر خدیند دینی مرد
 دوست نهانی او است و چون مراقبت و درت مرد درت را لازم است باید
 دینی حق اختیار کند تا به وقت او سعادت ابد و نجات قدر در اتم از فرماید و احتمال
 دارد که معجزه آن باعث باشد که دینی مرد درت او است پس باید که در ابل
 دینی و تقوی را بدوستی اختیار نماید تا از خدا دینی و احتمال در این عفو ظاهر
و جابل که زنده چون تر باشی نیامیزه چون شکر باشی در دنیا را بشی عجز
 دنیا و بخیل سنگ است که او در کار سنگ بر آید نه کار ز زیرا که خلقت از
 در جهان محض بر این رخ حوائج داد از حقوق شکر نه نهادن در زمین و بقر
 افعال در روز باز پسین اگر عرض اصلی از کسب زوایا شود ز رزق و رزق
 همین سنگ است که بر جهان قارونی بارگشته در زمین عرق ساخت
 برابر نهادن چه سنگ چه زر دَوْلَةُ الْأَرَائِلِ اخذ الکر جبال دولت
 کنیزگاه آفت مردانست زیرا که چون کنیزکان بر سر اقتدار و مملکت
 و جاه رسند باعث زلفت شر فاشند و انفع در خدای شر قابلی است
 در من جفاک بِخِي لَا يَدَارِكُنِي بَأْسٌ که جفا رسانید تو برابر شر خنده

خفته
او بر آنکه مدارا بخفا بلم جفا بخفت ز نیکوین میرساند و مدارا عبادت
از نیکوین دنیا دین برادر حصول جنایه عدالت عبادت از نیکوین دین برادر
حصول دنیا که آن چه دست و این مدوم ذکر الا و لیا یترک الی الله
و کرد و ستان خدا فرمودی اگر در حق حق را بدیدیمین معنی قول مدعیان نیکوینست رضی الله عنه
عند ذکر الصالحین منزل الرحمة ذیل الفقر غیر عند الله خوار شده از فقر از جهل است نزد خدا
زیر آنکه حق را اگر کسی با فقر مبتلا ساخت پس طریق اینها بود از رانی دارالت و البقیة تمجید
بوت او نزدیک خدا شد و فقر بر قسم است بکر احتیاج و داشتن بخانی فقط و در این بهین بود
و نیز بهین منبر است قول مبدء الفخر فیهم احتیاج ظاهر کردن بخلاق فقط و برین معنی است
نوذیا الله من الفقر الکبیر بیا بهکم بخدا از فقر نکون رکنده که مورت ترک صبر و اجبار جبر
و فرج است و توان نعمت خدا که فقر اهل موجب صبر و شکو و رضا و تسلیم و تحمل از دست بسوم
احتیاج بخلق و مخلوق بهم و برین معنی است قول مبدء الفخر لو ادا الله فی الدنیا فقر سباه را
صفت در دنیا و آخرت و این هر دو قسمند مدوم صفت و موجب ازمان است چنانکه قلم اول صفت
و باعث علوصات و موجب نرفی درجات ذالقة القلب فی راسی المال جبر و بازو قوتش
بیانی مراد صفت بغير نزد ارباب دنیا و ظاهر چنان کسی را که باشد زبان جبر کو بود نزد مردم
خردمند و ذواقه الشکلاطین حرقه الشفتین طعام بادشاهانی سوزنده بهر لب
زیر آنکه چون نزد سلاطین مال حرام بکثرت میباشد سوزنده است از کمال حرص و اعتبار و چنان
حاصل و حرام نکوده آن مطلوبات را بی کاشا خورده و بی محی بابها رفته و او رده باشد
باز نگره آن در آخرت بخیرانی اوراق شفتین چه خواهد دید و باین کلام محمد صفت بر ظاهر
شخصه در موارد و سلاطین انواع مطلوبات و اقامت ماکولات و ماکولات می بیند
بکمال حرص و وسف فرصت سرو شدن طعام نکوفته به با کانه دست در مال طعام و ماکولات اندا
خفته نوین ماکولات منقشین میرساند ذنب و اجزای ذنب و ذنب طاعنه قلیل کناه علی سباده

و نه از طاعت کم و این تعظیم است بجهت برتری طاعت و کوشش حال نفس ناکناه اندک است و چنانچه
در کتاب ثابت بدرگاه حق جل و علی بر دارد و با استغفار و توبه و موافقت نماید تا مرد در مقام
بیکر آید و در بنده بر تاسیر جد آن نماید و نه از طاعت را قلیل بلکه معدوم فهمید و غره بر عبادت
نکند تا از بهر آنکه بگوید محال است بخت باید و منظور نظر ربی حقیقی و مالک حقیقی شده باشد
ذکر الطاغی فی طغیانم بگذارد که کسی را در سر کسی خود و این وقتی است که توقع نگیرد و قبول
نهی از آن بر خیزد قال الله عز و جل فذرهم فی طغیانهم یجیدون بگذارد این را در
طغیان خویش بگذارد مانند ذکر الموت جل و الموت بگذارد و این را در طغیان خویش و این را در
جهان آن است و طاعت را در دو سازد و اول معصیت را بگذارد و ثانی ذکر الطغیان است
ذکر توبه فی حرکت است و هر چند ذکر عین نصف عین و کور خواهر یکسان است اما
چون از توبه فای و بهر دو یکی مالی پس بخار از حرکت بهر دو هر ذل المرء فی الطغیان خوار
مرد در طاعت است که در حال سکون اندازد و در آن فاش و شر آلف دور و در طاعت را
هر حرف است و هر سه نه و از آن نیست مرطوب را بر رقبه انعم اعظم اعظم انعم اعظم
بلا مرتبه است سرش که علم عده ترین اسباب کمال نفس است که از حقیقت حق چنان و تفاوت
با وجع فضل و سعادت بر دارد و از آنجا خطر القدر ساینده عید اعظم لایق کوفت
و احادیث بسیار در اخبار آمده چنانچه در فضل علم و علی و مورد شده فضل العالم
علی العالم فی فضل علی از آنکه و فضل العالم علی فضل التقریر البدر علی سائر الاولیاء
و حقیقه و احوال شد علی الشیطان من الیق عابد را بدم فاعظم علم و نیکم علی و هر چه
کس لازم و واجب است و ترک آن سبب فساد است و شفاعت راجع ایاک می آید
اینگاه مراعات باید رخصه کنه مراعات کنند ترا پس تو بغیر رعایت حق بد رخصه کن
تا رعایت حق تو بر تو کند و غرض از این کلام ترغیب است بدین حدیث حق آباء
نیانندید است در انتقام در صورت اضاعت آن رسول المؤمنین و کلام حق پیام رسان

مرگ زائیدن است قال الله تعالى كل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشیده مرگ است
 و آن موقت است بر زائیده شدن کما قيل لقد ألقموا الموت وأبوها الحزن یاد و آرد
 که وقت زادن تو هم خندان بودند و نوکران انجنان زی که وقت مردن تو هم کربان
 شوند و نو خندان یقین المرد ویل عقله هر مرد و ویل عقل است پس در مرگ وقت
 کردن و رفیق رفتن مایل باید کردن که کدام کسی بجاقت رفاقت دارد و کدام از آن بیکانه است
 پس رفیق اگر بجمال تقوی و دیانت و ورع و امانت موصوف باشد صحبت و رفیقیت شمر و بخود
 نرسد که بشارت است ولالت بعد و بعد در این دنیا و آنجا بدو و آنجا بدو یاد و آنجا بدو
 بر نزد هم خال و مرگ عاجل است تؤمنان التفتی فیها همما ختمت نفسی در رخ چنانچه زدنش
 زیرا که چون خفت و حیقت بر وی غالب اند و در خفا و خفا را اعتبار ناکرده خود را با بدو
 بلد اند از ذوقه الجیب قلنا العین و بدو محبوب و دشمنان همما است که هر بار لذت تازه
 و فرحت بی اندازه بخند و آنرا ترغیب است بکثرت زیادت حاج بربیع یاد و آنجا بدو
 بهر باب که گمان در بون از ذوقه الجیب قلنا العین روز تو بگوید ترا ایست یاد و آنجا بدو
 سعی بی فایده و جهل ناملاک عباس و اجمال طلب یاد و آنجا بدو
 بشر که موافق شمع و وضع اهل اسلام باشد و از سنجیدن عقلی دور ماند و طلب زنی هم مایه بود
قال الله تعالى و اتقوا من رزق الله تلالس کنید از فضل خدا سعی و تلاش کنید موافق
 مرضی حق که بجز از شرح نتوان دانست راجع الهی تغذی غلبات النفوس تکبد الهی را نور غیر
 نفس یعنی چون غلبه نفس در مشتهیات و مرغوبات باشد لازم که نفس خود را کوشمال و ارجح بد
 تا از جاده اعتدال و خوف نوزد و دائمی را نهد العین خود سازد که مندان است در
 امتحان و معیار است و در اختیار رفاقت العین فی الامنی آسانی در امن است
 و زنده در خوف آن عجز است بلا مقبل کرد اعا ما الله من ذلت دایله لحد
و نشأت ای رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت مید نست دادن است بهر منفر

[illegible]

علم آفتاب بر رخ کشید و بطلان جمیع احوال جهان را بر عید اخلاص و باستانده علوم از علم
علی الاطلاق بر دوزند پس این علوم به کار و معطل ماند و چون آنها عبت و ببقایده
کرد و زیرا که فیم و ندر پس بدین علم پس صورت کرد و بعد از آنست که توارخ از نظم
مع نظام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در انواران ماضی و بعد از انواران صفت و انوار بر این معنی
فهمید ذو الایمان من یؤمن بالله و یومر ان یومر الله و دنیا بر انداخته پس هر چه در دنیا بود
ضرورت تا بمشغولات انوار وقوع باید و اثر است زینة الدین خیر من زینة الدنیا
ازین باطن بظهور انوار است ظاهر زیرا که مفعول و از ظاهر ظاهر است و ظاهر و سید است
پس بر این در اصلاح و در اشکالی باطن انوار بلوغ زیاده تر شود و صورت مانند اخلاص در علم
و نه نیست و اینها در فضیلت و اشکالی و اخراج غل و حسد و بغض و مانند آن اما اصلاح ظاهر
حکایت از آن است چنانکه شرح بر آن وارده شده و فاضل و طراز آن حاصل کرد و در شرح
مشکوٰة ملا علی فارسی رحمه الله از امام مالک رحمه الله تعالی آورده که من تعقبت ولم یتحقق
فقد نفسی و من اتقوا لم یحقق فقد ترقی و من جمع بینما فقد تحقق یعنی کمال تمام آنوقت
و تصوف کثرت پس تحقیق فاسد شد زیرا که در بی صورت شد و از معانی خالی ماند پس لا محاله بجا است
حق فرقی تر باشد و لکن تصوف کثرت و خفیه با معرفت پس تحقیق رندقی شد زیرا که چون حصول معانی
بی صورت باشد و اینها از زندقه دور نخواهد ماند و لکن هر دو را جامع شد پس تحقیق از صورت
معانی برده بجهت تحقیق کدسی فاسد شد و نظروف عبارت است از زندقه و زندقه و تصفیه
باطنی و نیز کبر و روح با اخلاص نیست و صدق است زیادة الطیب طرا و الی سید طاهر است
سبب افزونی محبت است و ای تحقیق است بلذات احب و ترخیص است بزیاد از صدق
زیادة الصفا من التواضع زیارة العارفان از فروشی است و چون تواضع مطلوب عقل
الهی است و بطن و در خوب انقیاد و ارباب علم و دین است زیارت پیران و ضعیفان
نیز مطلوب است و این باشد و در حدیث آمده ان یوفی فی صوفایکم و هم برافون و هم یفقدون

طلب کنید و در پی رکن خود و همین پی رکن روز داده میزنند و بركات ارباب نظر کرده
 زین القربال یوم ازینم وزن کفر قدر در دلی و با نذر نثار قدر ارباب بیعنه رنجه شناس
 و قدر دانی هر یک علی حسب المراتب شرط است کما در دفعی نیز اندلوا ان سیمانه لم نزل
 گفتند و مان را بحسب مراتب این قیاس پس در معامه حفظ مراتب و فرق نهادن و بیان مومنین
 و کافر و عالم و جاهل و متقی و فاجر و صالح و طالح و ابرار و شرار شرط است
 که حفظ مراتب کمتر از ندیفه خدا بیچ انکس من نکرده ناله العالم کبیره فخرش
 عالم کبر است چه از فخرش عالم عالمیان بلغزند و آن باعث رفع انتقام گردد و در عرش
 عالمی ایستاده موجود نیست و لهذا حضرت احمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد از عدم زلزله
 العالم و جدال الفانی و حکم الاله المصلین بهم میارزد و عدم رافقش عالم و مجادله نفاق
 پیشتر و حکم کرد و آن گاه شد رحمة الله علیهم رحمة بهم و انبوه کردن نیکیان رحمت است
 زیرا که اجتماع نیکیان موجب فیض غایت الهی است و آن منتهی در رحمت او است
 و این ترغیب است بر خدشت صلی و کثرت عباد ارباب زین القربال یوم ازینم زینت
 و بی نظیر و قدر و تر باید پس بناء علیه که رحمت با اندازه نکردم او به مدد و رحمت و عرف
 زیارت وی مستعد باشی و احتمال دارد که بعد از مضایف بمفاعله باشد یعنی هر قدر شغف
 فرورم اسم نام و مراتب نعمت باقوی اگر در پیان اندازه بملاقات خود دانی و حجب و احوال
 باور موافقت نمائی شکر و ذکر باشد با خود خوش شدن تو به بنا بر رحمت و در نهایت
 فریب مغرور نشود و هر دو راه را بدر خود را در و کام و ابر زین القربال یوم ازینم لا خلاص
 شما بدخلی و خوشی است که را زینت از ان زیرا که هر قدر بدخلی بیشتر بدخلی خود بدخلی
 مجرد جنایه در حدیث آمده است لا بدخلی الجنة یعنی الملكوت در نیاید بهرست مرد بدخلی
 پس لازم که مرد خود را از لود و غنی و در او و بهر ایه حسن خلق و بهار نفس خویش را بجای سازد
 و از لود و غنای ملکات جوهر روح را بخلی کرد و اندام خود را بجهت رحمت و فیوضات الهی کرد
 سلامه الاکثر فی حفظ الله و سلامت من در نگاه داشتن زینت زیرا که اوقات

زینت کفر و انچه فخر و ابر و این زینت کفر است

زینت کفر است و این زینت کفر است

شود و مفاسد از زبان پیدا شود و در حفظ آن امنی از آن شر در مفاسد مقرر است
سورة الفلق من الحکم بدخانی در احتیاط است و این وقتی است که خوار از شران
مفلون میگوید و در برابر او نباشد و نه حکم ابکم و الفلق علی بدیشتی که خوار
بطرف ثانی عائد شود و ام است سيرة المؤمنین عن سیرته می فرسایم نمایان از کمال بد
نصرت ظاهر بد اکاهی جدید از خدمت باطنی آنچه ظاهر دلیل بر باطنی باشد تا قلی کند
خبر می با فیه تیر او چه کند آنچه خود را و ندو است سيرة المؤمنین فی التواضع بر هر مرد و تواضع
سبب بجز از این رستی خود کردن و این بدست دادن و در منظور است زیرا که با اکابر
نواضع نمودن گشت همه ثانی است و نواضع کردن و از ثانی مگو است که در نواضع
کند خوار است و این معنی بود است که عادت الله بر خدمت شان نواضع جابر شده است
من نواضع لله و الله شکوت الکتاب سکاته انکافان خاموشی بانی سلام است
کما در فی من شکوت من سلم فی کینه خاموشی شد بدست ماند و سبب سلام شد
نجات یافت سادة الکلمة الفقهاء سردار اندامت فقهان اند که مضمون خطاب است
مفهمند و با استنباط احکام شرع و معارف علم از کتاب و سنت چنان بدست طواف ناس
میکنند فضل الله و کورده الی الرسول و الی اولی الامر منهم بعد الله فی سبیل طوبیهم و اگر باشند
انچه را بسوخت و بسوخت و ندان امر از این یعنی علم بر این بد اندانند که استنباط معنی بند حکم را
از این و استنباط عبارت از اجتهاد است بجز استنباط علم که منطوق حکم نص بسیار بدست
در تفسیر این حکم بسبب جامع گشته که بپایان و مقیاس شرعی از مواضع خالی باشد و آن را
اعتبار نیز نامند که قال الله فاعتبروا باولی الالبهار بسبب بپایان و اعتبار نمایند
ای خداوندان منار جهانیم و در هر علم حرمت سکرا یا محرم اند و اعتبار آن در سایر اشرف سکوه
مخفی حکم با نظر او حرمت در آنها فرمودند و بنی و تلفظ فقها است و مخفی است و در برابر اصل
فضل این نسبت به غیر این و این افاضات الائمة الفقهاء و اعلم علی اکبر است کذا فی صحیح المفسر

کلی

بیتوارک حیات

و در حدیث آمده است خبرهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام از اخیان و بهترینان
 شدند و مسلم چون بترتیب مقامات رسیدند سکوة الحکوة اشکوف من شکوای که منتهی حکومت
 مستی ازنده نیست از منی شراب پس از منی است که ازین منی برپایند زیاده تر از منی
 پس زیرا که اندر این منی خوبتین رسد و اندر این بعالم میراست کند سکوة الحکوة از منی
 غفلت زند با بد خلقی است پس باید که از بد خلقی خود را دور دارد تا از غفلت محفوظ ماند
سلاح الفقهاء از کفایت سلاح بجا رکان کلمه است زیرا که هر کس که بمقام و محبت
 بر نیاید با جوار بکلمه کار ندارد و این دلیل صفت مانی و تنگ حالی و رست شفاء الجنان
 فی قراءة القرآن شفاء دل و قراة قرآنت بعد از امر اخی نفسانیه مانند غفلت
 از حق و اتقاء بر خیر و اضمار صفت و حسد و بغض و اعداوت از مردمان و چون قادر
 بشد بر دیانت قرآنی و تقوی در آن صرف اوقات خود شد و اشک از سماع این افات
 برآید مانند و آن در و سکوة الحکوة باشد بپوشد قرآنی شفا کلی حاصل نماید و علاوه بر آن
 عمل بر قرآن و اعتقاد بطلیق آن بیخ این احوال را از نکرند و نیز در بحال چیز از ضرورت
 بپروان او کرد شیخ غنی افقر من فقیر منی حدیثی خواند که بیان نکرات از فقر و برآید
 نوکر جمع عاتی دارد و اصحاب مراد و بیشتر باشد و فقر منی و فقر منی است صاحب باکره و مال
 شد بر خلاف فقر و محاربه از باران و ان سبک و درش است و جمع علمانی و دینار و تقابل
 خود را سواد دل خستند و بار غم جانوار از مرگش گشت شیخ العلم الصلح عیب علم ند
 زیاده است که بر قدر او زدند و تحقیقان علوم باز ماند و بر بصاحت مزاجات خود غرور شود
 و این موجب نقصان و باعث حرمان او از علم گردد و این نیز نادر شفاعت علم او پس است
شکوة الامور بعد ما یجئ الشیخ بدین چیز نادر تر از شفاعت از شیع زیرا که شیع عبارت است
 از شریب مقدده و بیم کردن مصالح کلیه و چون در شیع رعایت مصالح کلیه ضروریست
 پس هر قدر که جبر خلاف شیع دارد و بجا نهد و در شیع باشد تفصیل این اجمال

اما در حق پس انچه حکم مطلق است و اما در دنیا پس در سه چهار صورت کذب رخوت است
و در بعضی جاهاست کفر حق الوعایام و توریه و توفیق و در انجا باید بدو کفر
حق المعاریض باشد و توریه عن الذنب یعنی در تعویضات خداوند کذب است صحة البدن في الصوم
تدرستی بدن در روزه داشتن است زیرا که از خوردن و نوشیدن رطوبات نمانده و فضلات
غذائیه که سبب عفونات مانده و فساد اخلاط بدنی نمیشد مگذاشتن از ترک کول و شرب در صوم
حاصل است جذبه و فحل شده کار سهل و جلا میکند پس لاجرم در نیز صورت صحیح بدن و اعتدال
مزاج که توان کرد صبرك يوازيك الظفر شکیبایی تو بر غشاید تا کاجی می و صبر بر سهولت
صراحت نوعان شرع و مفرات و از تحمل آن طفره در اجتناب از نیز قیام حاصل است و صبر بر سهولت
و محلی و درانی طفره باعتبار سهولت انکار شد از صورت دارد و صبر بر تحمل طاعت و عبادت
و خراش و مجاهدت و دران طفره حصول مطالب مرقوه و استیاب است و در هر هر قسم کراه
آن در حاصل و رفع و جلب فیه اند و از اجل متوجه و نیز به معلوم شد در باب مقدمات و محال است
اگر چه بر اجواف هاف و نند در راه محبت و ترک جدا اختیار کنند متخیر و دعا بدین
انظام کردند صلاح الذنوب في حفظ اللسان صلاحیت لسان در نگاه داشتن
زبان است از کذب و نهان و خبیث و رسامیت و اطلاق کلمات ناپسند و زندقه و نقایق
و بدعت و فحش و ریب طعن و لعن و مانند آن و ظاهر است که این همه نیز با غش فساد است
کرد پس بطریق ارباب محبت و خجسته و خجسته از نیز امور ضروریست صلاح البدن في الصوم
صلاح بدن در روزه داشتن است چهارگزشت کلام زبان و دماغ را کمال و مانند که هم میرسد و فساد
غذائیه بر آن مزید بود صفوة القلب من الاتقان پاکی دل و کدورت حسیه و معنویه
از جمله ایمان محبت که بجز از این الهارت بخند با عزم نور بار یکبار رفق منم بارود و نماید
صفوة العيش من التقية صفات زندگی از تقیات است چه صفت که برت و دماغ
و اخلاص منم و در تحصیل معاشی کند از تقیات نیز و یکت نماید و سعی به فایده راطع نماید

فرمود که این چه خورک است که شمار خود را بکوت ساخته باز اوقات است و این
 باشد و شبیه خود را خورک کرده باز از شمار و بهود سر از این و آن بدو
 دارد و این بر کمال عقل و تدبیر نفسی اشاره توان شد باز فرمودند که چنانچه از خوابید
 بپوشی که مردم از خوابید مانند کار خود و مانند من نبوت در حواس شخصی موقوف بود که
 اگر کسوف افتد بعد از نصف شب نشسته شود و او را غارت بجز از خواب باز کوف
 اداس از او نام خندیده فرمود که در حق تو سکوت بهتر از کلام است بجهت آنکه عفت
 در پرده می دارد نام و سخن بکفایت باشد و بهر شی بدقت باشد ضمیمه آن که در عقل
 اگر خواب در امان بود از خواب و غفلت و بیاحمالی و بیجا است که بجهت این بعد معارف
 رحمت بر آن جلوه می شود من خیالاتی که در اموری است عکس هر دو بیان بنده است
خیال انقلاب من اکل لیل روشن دل از خوردن حلال است زیرا که عوام و عوامان
 که صف دل را بنظم و نگه می دارند از خوردن حلال تجلیه از آن لازم است و در بنفوت
 انوکاس معارف یقین بر آن مبنی که در بنفوت تغذی غذا اندرون از طعام خالی دار
 نادر و معروف بنیضین الدرزق کل اجد خداوند شده است خداوند از هر چیزی
 پس بر خدا توکل کرده رزق حلال جوید و مانده ایمان خدا توکل ندانند زیرا که معنی توکل اعتماد
 و توکل بر حق است نه توکل بر سبب شایع علل این است از او حدیث آمده اعقلها و توکل علی الله
 بر توکل زانوار است بر بند بر و نه زنده باشد ای و غل بعد از خود را چو راه مثل ضربت
 او جمع زدن بزبان در رسانند است لغت از بزبان سقط و ناسر الفتن سبب نداشت هیچ و در وقت
 از ضربت شلاق و قتل و مانند آن زیرا که در زبان چون زیادت حفظ لازم شد پس تا شرف او را ند
 باشد زیرا که قلیل الاستعمال ثقیل است از بزبان و چون بنا بر ثقل تا نیر و زبان بیشترند پس
 انجم آن هم زاید است جراحات اللسان لها اقسام و لا یتبایم باجم اللسان ضل
 من رکن الی الاثر اگر کسی که میل کند بعد از آن زیرا که از زبان بجز اگر که او بر سر آید
 کمال قیل انما لا تدرک الا ما و انش من غش و کفار و بهیمنی مشغول و در تزییل و افع شده

[illegible]

علیار خود را در حقیقت بپایان و جهالت میبرد از راه مسامحت با یحیی بن خود و تحصیل
 این نصاب ملوک بخانا باشد که با نهایت فو بلند پذیر کنند حَالِ خَدَنَ مَسْ كَالِ
رَجَاؤُهُ در از شد اند و کسی که در از شد و بعد از او نیز که چون در صورت طول احوال
 و کثرت امانی شاید موهو و بکنار یار مانا که هر قدر آن بی شیب خرفن طویل و اندوه
 بعد از نصیب خود ساز و جنب و خزان نقد کف غائر كَارَبَ قَتْلَ مَن وَثَّقَ بِاللَّهِ
 بآنزه شد وقت که اعتقاد کرد بر خدا نیز که شکست که در بنحال شاید موهو و مدبر گردد
 و اگر حصول آن موهو و بوقی مصلحت الله موهو و بر آخرت باشد قوتش بپنهان پیش فرید
 و بر هر تقدیر بیک رساند سعی او را کفایت و ضامن نکند و مانده بر سر اعتقاد غرر حلیه و تنویات
 محله جمیع امور از غایب پس از بعد از حسین خانی نباشد طوئی بمن رزق ماله فیتنه بآنزه
 شد که که روز داده شد عاقبت و ندر سر بدنی نیز که در صورت عاقبت تحصیل غنای
 دسی و دهر و سر میخواند کرد و بر تقدیر فقدان عاقبت بپیکر نه تنبیهات ولی ظاهر و در
 نتواند شد و بپند از صانع علیه الصلوة و السلام هم بر زکوة و عباسی نیز عید و مطلب رضی الله
 فرمود بِأَمْرِ سَلِّ اللّٰهُ الْعَاقِبَةَ فَانَّهُ مَسْبِلُ اللّٰهِ خَيْرٌ مِّنَ الْعَاقِبَةِ ای عم بخوان از خدا بیست
 عاقبت بدر بیکه بخوانست از خدا بپایان که بهتر از عاقبت که انشای بهیمن مدعاست
مَا عَدَّ اللّٰهُ غَنِيَةً قرمان بر دار خدا غنیست که هر امر نفع و بد طاعة العبد
 بپاک قرمان بر دار و شمر بپایان نیز که او بر از ضرر بامری انشای میکنند و آن
 مسبب بپایان است و در عرف شرح غالباً اطلاق عدد بر شیطان و نفس آمده و بر
 کفار نیز اطلاق بهیمن معرور و باقی که سحره نفس و شیطانی است و بپایان است
 آن بر دویست حَالِ عَمْرٍ مِّنْ قَوْلٍ قَعْبَةٍ در از غرر شد که که کوتاه شد رخ او نیز که
 مرگ رخ و خلیل النوب چون لذت زندگانی خویش را و قات عمر بر خود را و خوشی را
 و رقابت گذر اند پس در بنحال بپاکت عمر خود معاینه نمود و در از عمر در خودی ماله فیتنه

بگوئی من که این که خوش حال که است که اهل نیت مرا در این که در صورت نیت
 بار جهان درین جهان سبک و شکر است از مکررات اوقات جز خود این کلی در دست و
 پس بر این در بنحال خوش علی که کتب علی الله علی الشکران سینه خدا سینه باد شاه
 وظل نهایت است از علی آرام و راحت داشتن کوبند فلان خی بلی الدیم و کتفه یعنی
 در محل راحت دادن امیر و جماعت و صفت و جبهش که چون انتظام و تیداد عدالت است
 ملک و بیاست بلاد قلعی ساد شاه دارد از پروردگار عالم و عالمیان رحمت که منقذ از ظلم
 از غیر اب سلطان بر سائر نامی بر شش نماید مانند شجاع که از جلد تر آید خوف بر صفا بر آید
 دیگر عکس و ضیاع شد ظلم اهل انشد من فخر انما و تفتلی مال سخت نیست از شکی
 این بر آن که طالب مال بیشتر اوقات سعی ملغ در هر اوج طلب چنان بعل میارود
 در طلب آب اندر سردید ظلم انقلب اولی من دلال التوحید ستم باد شمان بهر است
 از نار رعیت زیرا که در نار رعیت فتنه و فساد و خرابی عالم بیشتر رود هر که در ظلم
 سلاطین اینچنان صورت شود و المعنی از بجزیه ظاهر است و بفضل آن در حکمت علمه تعالی و سلطه
 کتاب الهی است ابو علی بن مسکویه مسطور است ظلمة الظلم انما یجان عاریکی
 ستم تاریک حکم دارند و فرایمان را زیرا که انظلم عاریکی است چنانچه انرا ایمان او شنائی
 و هر قدر که تاریکی هر یک در فساد و انحلال پذیرد زیرا که اجتماع ضد نفع نماید ظلم انما یفیر
 ستم مرد میافندش و اینم انظلم بود که بملک بسیار و ظلم انظلم و قصیر سینه زند
 ستم کوتاه است و ظلم در این عبارت از آمدن او و فرافتنی است و این کوتاهی هم انظلم است
ظلمة المظلوم لا تصح ستم کردن بر مظلوم ضالغ غبن و زیرا که انجام کار آن ظلم و وبال
 آن ستم رسیده که فشار مینماید و باوت خوار او میورد و بر کردن او باند و بر ماکنت
 و بر محول میس است این قول ظلم انظلم یقوده انی الهی ستم محو میکند او را بسو بملک
 کا در دنی حدیث عن العسی نه لافکره ولو بعد حین بر این مدوکنم ان مظلوم را اگر چه بعد

حسی بر سر حد کتب آن مظلوم تا اگر چه بعد از وقت دراز باشد ظن الکرم قبیح
 سائبه جو از در و از و کت و است که این حاجات و مران آن عبده هر و رسی عبادند
 یعنی بمقتضای کرام او راحت مردم بسیار میکنند ظن الا فوج افوج سائبه که کج است
 زیرا که چون مردم خلیل انفعول است و سوزناهی بر و استبداد او این آثار راحت
 و شفقت از و ک غایبان کرد و دوزخم بدر از و بر سر نهاده غایب عشق قنفذ تنی و ملک
 زیست که فضاغت نرسیده تا شور و شاه از بهشت غبار نفس نرسد که هر که فراغ ملک
 فتاوت بدست او در مانند با و شاه از بجایست و سحابت کسان و اینجای بدست
 عفو مانند علو الیمن الا غمان بعد رحمت از ایمان است زیرا که چون ایمانی بخیر
 نیک بلند است بلند رحمت هم و از لوازم و آثار او است پس می که بلند بخت و در و باشد از و
 در و این تقدیر الهی غایب که از شک کن و عاثر که بلند دارد علیک یا حفیظ و قون
ایمن من الضیقت لازم بر هر خود حفظ علوم نه جمع کردن از کتابها زیرا که علم از حفظان
 کمال است و آن عبارت از ادراک است و حصول ملکات نه ذکر ساقی و کتب
 و نه علم سبزه هر وقت در حفظ است و علم سفینه در طی قریب و در این رویه مسلمین است
 خصوصاً در عهد صحابه و تابعین و تبع این بر خلاف بود و نه از و جو پس
 نزد این مدار بر کتاب است و نزد ما بر حفظ و لهذا نزد محدثین و فقها و تنها بر کتاب
 اعتقاد نیست بلکه کتابت محض بهر نوعی است و در حفظ و این موعظه عقیق است
 بر اطباء لیانی علم و در حفظ و در و این عقلا و گفته اند که کتابت قزو و حفظ قزو
 هر نوعی در حفظ است حاقبة العلم و خیرة النجم استیم نبی است زیرا که چون در علم
 راست نیاید انجام استیم بخیر از تمام وجه ابد خیر النجوم خیر النعمان خیر از همه مردم در قناعت
 است زیرا که در ترک قناعت و امن طبع بوش زلت الوده جبر و وقایع را بیدار بود و قناعت
 نصیب خیر عذو حافل خیر من صدیق جابلی و شمر و انا یقین است از دست نادان

زیرا که جو دشمن عقل دارد بخوارتر و صلاح نباشد و چون دوست در محض جهالت افتاده است
 بخوارتر و دو چیز از او چهره برده و عذر او مقدره است اینک نگوی مد مقدمه اسانی است زیرا که
 چون الطاف این در حال مدد دل است معامله جفاست بهیولت انجامد پس عاقلان و عاقلان
 جبارترند که بعد از برادر شود و چون اسباب است غلبه او بعد از و بر سر رسد و غلبه او
 غلبه او میگردد و حال الله تعالی خان مع الیریر الله الیریر الله و قدر و فی الجبر فی الغلبه الیریر
 می جبهه نمودند و ثواب بر سر آسانی و کمال این است است مغلوب حضرت جبر کبر علی فی الیریر
 او شدت یک سلو فقر فی الیریر صحتی بر سر او مانده غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 غلبه غلبه در از کون اولت و این وقتی است که رأید او جفاست باشد که مغلوب غلبه غلبه غلبه
 و نه ایاز و انساب مقام خود عین بلای است عقوبت الله تعالی غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 مرگ است تا غلبه از دست غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 زیرا که چون ایمنی در از خدا و خالی نیست و بر یک غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 و بعد از حال زوال تا جبر از وجود حقیقی و کمال تحقق فی خلاق جهان و قوم زمان کمالی عاقلان غلبه
 قال الله تعالی کل شیء یاکل الا وجه غلبه المؤمن و جبرانی غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 زیرا که مؤمن را در ایام کمال نفس و انصاف روح بالوان غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 و در حال آن حکمت است و قدر و فی احدی غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 بهای غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 یعنی اموال که بی سود است ابد و یعنی غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 یافت که که سلطنت مانند برادر که سلطنت از غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 بخیر و غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 معنی حرم و فی غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه غلبه
 و نماند بر الیریر که از جبهه حقیقی و در دارد و در یازده خلافت اندازد و از غلبه غلبه غلبه غلبه

البته پاره مانند از شرفی تعلیمات و برون آوردن مردم گردانند و قور سبب و بعبه
 بر وجه دست کرد و درین حال چون از نورانی خاسته مانند بوم و نرگس غایت او را احاطه
 کند و از جنبه بزرگتر منظر ساخته علی بن ابی طالب و انانیت شمار و پس در تصورن و الاحاطه خود را طاعت
 باشد و از تصفیه و تزکیه در مانده قال الله تعالی قد اخلص من زککها و قد غاب من و سبها
 بدینیکه رستگار شد که باب بود نفس و پاره سده که کم ساحت انداد این ایت باشد
 یعنی است عَلَّاهُ قَدَرُ الْمُتَّقِينَ عَدَدُ الْمُتَّقِينَ جوشند و بیک متوکلان یعنی اعتقاد کنندگان
 بر خدا برترند و نیز بر هر کارانی زیرا که چون متوکلان از توکل خود قور شوند و بپایند و دادند
 هر آنچه بپایند و فزونی ذایقه و کرم مطهر این شد و همچنین بر هر کارانی چون از تقوی و روح
 خود قور بپایند نفس را در طاعت دادند و با هم بقیقه نفس و بقیه روح او شرافت تعلیمات
 و اطلاع افاضات بر آن رتبه این مایه سعادت و قرب عزت فقر یافت و شمس غایت
 بپایند روحانی بر آن رتبه دل این یافت عَلَّاهُ سُبْحَانَكَ يَا عَاطِل بد خود بر تو قسم تو بپایند
 نیست عَفْرُ شَمْسِ نَاقِی بد خواهر است در دین که دلیل ادراخی است شگفتا فی صدر باید کردن عذر
 یک من و یک علی اکبر ساعده قریب و ادراک که خلقت کرد و ترا بیدار بپایند زیرا که
 زهین و حفظ بعد بخود از احسان است نباید عَمْرَةَ اَعُوذُ بِمُؤْتِی مَنَاجِلِ
مَنَاجِلِ که تقوی سبب مکرر اسان تر است از بخت که سبب با و غیب ندارد زیرا که صحبت
 تا جزی غایتی است ایتم بَارِعِدْ زَبْرِ مِرْیَسِ مَسْکَانِ به کم با بکها نکان و بر بوسه نکان
 سرش و نت که نذر یک است که در نجاشی بخیر است اسان تر است از عذر و انجی که از
 صحبت تا جزی قریب و عذر عاقل خیر من شیخ کجایی فوجوان کرد و عذر بپایند از پیر
 جهالت شمار زیرا که شرافت آن از عقل است و چون بر از عقل بپایند باشد علی
 بچگونگی است اسباب جهالت آگاه دارد و عذر از بجهت عقل است کم سن باشد و
 چون کم سن عقل و بیاست و تم و درایت دارد و موقع فضل و کمال در موقعی خوان شد

در این کتاب که در حق تعالی است در این کتاب که در حق تعالی است

بزرگی بعقل است نه بال غلبه عقل بر اشیاء موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
زیرا که دلیل حق و تکلیف غلبه عقل بر اشیاء موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
نرا چیزی را تا غلبه عقل بر اشیاء موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
ساحت عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
اولی من خیر و بشر نارسی و باقی عقل بر اشیاء موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
زیرا که صفاتی که قائم بذات موصوف اند اولی با اعتبار اندازان صفاتی که قائم بعقل
موصوف باشند چه انصف بالذات افورست از آنها غایتی نباشد که آن بر صفات
در نفس موصوف یافت می شوند و آن دیگر در صفات نفس و حق کمال اول اند نه ثانی و نسیم
ما قبل و آوجی زاده و بعض بدان می مانند مصلحت خیر و شر خوش و بغیر غیر خط
حق عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
که نفس بعقل دارد و معلوم است که قلب بوجه اولی و اولی و معلوم و افعال و افعال
فنا می نماید اما مقید به از عقل حق و آنچه که بآن رساند نیست و در مقابل آن عقل باطل
جز از خود چیزی است چه بود و خدا بعد از آن الافضل لنفس من عقل بر اشیاء موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
در عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
خود زیرا که در عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
کامیابی که مقصد یار شد به نیز زیرا که مطلوب همین است فعل عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
حتمال عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
در عجب و غلبه عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
شد نعمت که نه ناسپاس که در انرا از عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
بنی شکرم از عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است
کار مرد و دلالت می کند بر اصل او زیرا که چون عقل موجبه و منع تو از قبول حق مقتضی است

اهل خود را غایب پس اگر در اصل علو و غلو مکنون است مطابق آن در اصل همان شرف
 و علو نمود و اگر در اصل خفاست و وضاحت مجهول است موافق آن در اصل همان
 انا و خفاست و وضوح از مکنز طبعیت او زبرانی غایب کل انا و غلو شرف با خفاست و بر همین
 معنی است این قول فرع الیینی بجز عن اصلیه فرع جز را کابر میدید از اصل خود
 و باغ عالم روید و در نور بود نفس فضل العابد علی الجاہل لفضل البدر علی الشمس
 فضیلت عالم بر جاهل مانند فضیلت ماه شب چهارم بر سحر و آن با فم سنا و است
 کم نور قریب نبات اتش کبر جانب مرقن زیرا که فضیلت نفسانی که علم است و عالم
 موجود است و در جاهل معقود و عبادت به علم بکار نباید که در آن هزار خطر خوف است
 ترسم نه سبب کعبه در این راه که تو جبر در ستمانی است و در فضل عالم بر عابد
 همین معنی در حدیث وارد شده فضل العالم علی العابد بفضل اللہ لکواکب فرقة
الافغانی محقة الجنان عبد برادران سوزنده و به است و این مقتضای
طبیعی هر کس است که در آن معدوم است فیلک لک و تذلل علی اصلیه و انا و دولت
 عباد و بر اصل او زبر آن غفلت و عقل که مقتضای خلعت سلیم است و بر هر که با فقه
 شود و دولت کند بر افتد آن خلعت زبر آنکه در نجاست اهل غفلت و عقل
 بر احسن و جود قرار گیرد و چنانکه در حدیث این حدیث آمده که قوة قریب زباده
تدرت از عیون و در همان کتاب تفسیر قوة بفضل فکر با فقه و همین است
شروع و بعضی که موت نیز تعبیر کرده اند و بهر است ان خفرت صلی الله علیه و سلم
اندر هر امر و فریض قریب با فقه شدند قدین المکرم و لیل و یزید همین
مرد و لیل و غیر دولت زبر آنکه در مقام است و در صاحب تا شکر کرد و دیگر جایگزین
بسیار که از مردم و بی و نیز از غایب نامی و معنی او در آن اثر نکند و در صاحب
مندی اختیار کند که دیانت او در آن اثر تر آن که با فقه است که چون حال کی از دیگر
توان شرافت سی اگر شرف از اهل دیانت و نفوذ است پس حالش از اهل حجت و باید

اینها در اصل و در وجود و اولی و اینها در وجود و اولی
 و اگر تفکیک و تفاوت در آن راه با فقه است بی ملامت

بسی

و

دریافت و علی بن ابی طالب و یحیی بن محمد بن موسی آنست که میل به هر یکی بدو کرد
 و اثر آنها و طبع است پس چون میل طبعی شغف و تعلق است و تعلق از آنست که محال
 باقیست و طبع خود را به جهت را بخواهد کشید و چون خلل و عیب است و تعلق را بشد و فتنه و جور
 بر او استیلا و غایب کالوف و مرغوب خود را بفرستد و بدینسان بفکارت اندازد قبولی
بسی حق الدین قبول حق از دین است و مراد ازین اسلام است فوله الله ان الدین عند الله السلام
 و آن عبارت از مجموع اعتقادات و اعمال و اعتقاد عبارتست از قبول حق که در عرف علمائا
 تصدیق و اذعان گویند و چون اعتقاد و ردین داخل است پس با هم قبول حق از دین است
قد رقی العمل فی حق من الزلل اندازه کند و کردن کارها را نجات یابی از لغزش باشد
 زیرا که هر چه دیر آید درست آید و آنچه بیامل آید غما و اشتباه آن غالباً از خطا دور باشد
قوة القلب من الشیخ سنجش دل از سیر خود و نسبت که نسبت کس و غفلت افزدان
 مورد نقص است دل که در اندرون و طعام خالی دارد و خود معرفت بی قول المکرر
یخبر عما فی اهل سخن مردم خبر میدهد از اصل او و میرا که چون اصل مبدأ اثر است پس هر چه
 در اصل استعداد نفع دید افزیده اند آن اصل نفع خود استعداد خود همان آثار ظاهر سازد
 چنانچه از آنش انصاف و احراق و از آن رقت و سیدان و علی بن ابی طالب پس قول فعل مناسب
 اصل خود که میرا آنهاست بر وزن غایب قوة القلب من صحیة اگر ایمان توانایی دل
 از صحت ایمانست یعنی قوه صبر در مصائب و تحمل بر شد آید و محاسن بر طاعت از قوه
 ایمانست زیرا که هر قدر که ایمان صحی دارد قوه قلب کمتر است باندازه صحت او و نه برآید
 پس هر که ایمان صحی است قوه قیاس بر تنه و نیز در هر صحت دارد و لهذا موطن بعد حصول ایمان
نبات قلب از خدا بخواهند حال الله و نسبت قلوبنا و حال دنیا و آخره قلوبنا بعد از خود
 و بهر تنه از این قائل او ای قوه کینه طمع اولست زیرا که هر چه در میان حرص و جفا نمیکرد
 که در آید و بر از خود مگر کند و آن جز بهر آن باشد قیمة المکرر چنانچه بهر چه جز نیست که

صحیة

صحیة
قلب

نیکو دانند نشی زیرا که هر قدر که در مورد او صفات حسنیه یافتند باعث کمال نفس در او
 و آن سبب افزونی قدر و زیادت بیاض و ترقی مدارج او باشند قرآن کرامت را در مظهر
 نزدیکی بدان پنج رساننده است زیرا که در بیان چون سرشت بدیست از صفات است
 بخواند و تیراید نبی عظیمی از این است مفتقر طبعی نیست قرب الی الله
مظهر نزدیکی قدر آنکه در مایه رتبه و قدر است که دریم و اندر این همانند روشن زیرا که کسی
 فراخ و درود در خود استعداد خود با نگاه و مذهب خود را بنویسد و وقت حصول در بند خصل و چنان
 پس باندازه آن اندیشه خود است فکر کسی بقدر است او است و در بنظر است هر چه آید و تیره
 بخند و در وقت غنی او کلید کلام الله و آیه القاب کلام خدا و در این است زیرا که کلام الله
 پنج جزو تقیید است که تفاوت که بدان رنگ خود ترک و سادس و هفتم است صدق و در نماید و دهم
 عمل بر احکام آن که بسبب آن نفس را از این معاصی محصل بخند و با طهر انوار است و هر سوسم اخلاق که
 بان تجلی نام و صفای رفوان این حاصل شود چهارم تدبیر و الهی و تقوی با هم و الله که بانی نفس
 فکر عظیم مملو به جا و خوف که داند بنم نداشت که بانی حیا غفلت و پرده و در را برداشته
 فراغ و نه انشراح صدر و نقد نف آرد آنگاه مضمحل از انقیاد فی جبات و نه فی مقعد
 صدق و غلبه طبعی مفتقر خوشحال و شاد کام سازد و بویاریست که باکی از این مطلب
 مزبور و در آید حاصل است کفایت من علوم الله نیز آن که لا یتق بسی از عجبها و صفای
 آنکه با بنده نیست زیرا که قنای طبعی است کمال العظم فی العظم کمال علم بر بار است زیرا که
 در تجل و تامل خطه فی الفکر بسیار بود و در داده و صورت را قید عظم پیدا شود
 و آن منت نقصان قوه عاقله شود که از حد کمال و در داده کفایت تمام علم با طوالت
 کافی است زیرا که اعتبار اندیشه علم تو بمر و آن چند وجه است اول آنکه موت دوم ندارد است
 همه نه تنها دنیا بوقت ظهور و تنج غایب و غیب صافی بعد مغم و ام کدر یکد و دهم که
 آنکه قضا الله از بهیوم و ارضان خلی انقلب بنده از هم مرت خانی مانند نه تا کنیز است کل نفس

غیر دفاد بدن و ملک جسم بر کافرست چنانکه گفته اند هزار عیب یک چهره کفری
 از خود خسته کافیست بر آن حال سعدی که در این زوال نعمت عظمی و بیاد
 و در شایستگی آن خود را به ملک می سپارد بهره بهر ای هو و کین رخ است
 که از مشقت او جز ترک نتوان داشت این آنگاه که قلب نرسیده غیب
 و بیانات یعنی نیست کلام و بهار را بدام عیار و زبر که چون نیست کلام و اجزاء
 روح و روان صغریا که در قید غلظت و غیر قریب دارد کس لعل طایف العلم زوال
 نیست غلبه علم را زوال زبر که بنا و عالم بر واقعیات است که زوال قبول میکنند
 یا معینش است که علم آن نخل علم حق است که در مظاہر صورت و علمیه نمایان گردیده
 علم حق در علم صوفی کم شود این سخن را باور مردم نشو یا آثار صفات حق است که در مجاز
 مخلوقات جلوه کرده انجی لای که دام او بیانات عکس هر دیان بستان خداست
 مراد از خضایان معارف حقه و مکاشف و معارف که از بعد اقیانوس بر مدار
 عرفاء و قلوب و بیاد بر نشو غلبه و تجلیات متوارده که بر آن بهر باطن و بیات قلوب متجلی میگردد
 و از هر دیان صور و علم حق که در تعین صفاتی استوار یافته اند و از بستان تعین
 صفاتی که شرح محال ذات گردیده کو نیز العبد الاجل و ثمره لا یقفل الا ل
و عذره اگر چه پندیده مکر را در اندیشنی او را پس در غلظت ابعاد و قریب را
 زبر که تلخی اصل شریک کمالی و انانی و احوال را فرود میرود بکل خم فرج هر چه را خوشی
 است بغیر آنان هر خم فرج است و این عادت خود اینجا جار است تا بندگان از حد
 در غم بهلاکت برسند بکل داء و داء هر مرض را در اوست بعضی بر مرض را دافع و هر
 مرض را ماضی است که بتدریج از دفع صفت آن مضر توان غلبه بکس لعل طایف العلم زوال
 لباس شهرت از حرافت است و آن عبادت از لباس است که اشتیاق خود را بلباس
 مخلوق داشته باشد مانند سبزه پوشی و سرخ پوشی و سیاه پوشی و غیره پوشی

و در حدیث

و خوف بولش و خند بولش و سبیل برنش و در حدیث هم فی زمان دارنده نفسی
 لباس شجره البکله الله لباس بزرگ کدافی سی ای داود بغیر هر کس که بپوشد
 لباس قدرت را پوشاند او را خدا بپوشد لباس رسوا و فوارا کینسی یعنی در راه
 نیت مرگ را آرام نبرد که بسبب کم با حی و کرد و از آن زوال نیت او میخوابد
 در این دعا و سوزش قلب گرفتار است اعوذ بالله من ذلک نفس الشیاط من البهر
 نیت بر این حدیث معتقدیم زیرا که شافع حیات در آن مفقود است این قولک نجیب
 نعم ساز قول خود را تا محبوب لها باشد چه هم نسخ و لها راهب میکنند بقلل عداوة
 مصلوۃ الا عداوة الحور برادر دشمنی صلیت مکر دشمنی حاسد زیرا که
 بر دشمنی سبب دارد که باز الی شیب صلیت انجامد و چون دشمنی حاسد که خالی از ریب است
 نابینا قرماند و صلیت بر نباشد مانند من شکست پشیمان نکشت که سکوت کرد
 و این محول است بر چه نام که حاجت گرفتار در آن نباشد بلکه در جانی که گرفتار است
 گرفتار شدن او باشد و در بعضی جانی که غرض در آن نیامست میآورد
 و در هر طره عقل است و مفقود است بوقت گفتن و گفتن بوقت تفاهوتی صاحب
 و در غیر میکنند قدر شرفی تا شایسته سکوت سخن شناس و در حدیث آمده
 که کلمه حق عند سلطان جائز بر ابرها است و سخن گفتن نزد مقاطع هو حقوق
 مانند شهادت حق و اینها حقوق لازم و مانند آن و در حدیث شجره العلم
 ضلۃ الجنة مجلس علم مرغذ در بهشت است معمر مودر مرغذ از جنت است و مراد
 از آن علم و خبر است علم و خبر فقه است و خبر حدیث مصاحبه الا شرا رلوب
 و این سخن بدان مانند سوار شدن در بار سهند است که در ایجاد رخ و طبل
 اندازد و این معنی تجریم او شرف است من قلت ائمة طاعت ائمة کسید
 بلند شود بهمهار او دراز شود اندیشه را از زیر آن بسبب علم بهمهار خود مضاعف

اقصی طلب نگاه در بی تحمل او سیمای بکار برده و معجزات اندیشه های و درازنچای او باشد
 من کز کلامه کز کلامه کسبک میسر شود کلام او بسیار بود ملاحت او نیز که در کثرت
 کلام اعتبار دینی و باطن و صورت و خطا و حسن و قبح و لغز و بد کند و بر سر صدرت را محال هدف
 ملاحت شود و غشرب الغشرب من و هم ایچو درین انوگاه است هر کجا باشد و کز نزد مردم و مورد و هم
 کرد آید یعنی سخن حق را هر طالب حق می شنود و می بیند و با نیک کردار و لغز کفار و خوش خلقی هم
 و مورد و هم کرد آید سخن حق را هر کس می شنود و متنبه می شود که اینان فضل و مزیزیان
 اوست تا مردی بگوید که این سخن حق را هر کس می شنود و متنبه می شود که اینان فضل و مزیزیان
 است نیز زبان قریش و از انصاف و قبح او معلوم می شود که اینان فضل و مزیزیان اوست تا مردی بگوید
 طبع و نیز از این بسیار جزا خاف طبع را دیده و شنیده و در پیش و در پیش می آید و بیان نفس و نوران غشرب کار
 میفرماید و ان باعث خاد و ملاحت و میگوید فی الغنی رسیدن از داری و تو گویت و هم
 در تو کمال ناه است زیرا که هم معلوم خود و بسیم مال و دنیا می تواند بود و بعد تو نور دل و غناء نفس قطع
 از دوا کما میار توان شد و بیانی و غشرب نفس و ملاحت بر جوده رساند چنانچه بسیار از کار بر سلف
 روزی که است نور خیرک بالقول فی انکلم و در دل قبر خود را بنماز و نماز یکبار بخواند و بعد
 و کزش نورانی را در بار یکبار است از یاد و سیم ملاحت دارد و با یکدیگر در آن تقوی بر قبر قرار
 بانی و در این الف و ریح احوال الموتی و البقور نصف مولانا شمس جلال الدین السوطی رحمه الله
 حدیثی از ابی ذر غفاری رضی الله عنه و ردد باخته که بعد از نماز مغرب و رکعت برای تقوی بر قبر بسیار است
 نور شیک لا تظلمه بالمعصية و در سنائی بر خود و تار یک کز بنگاه تا انرا که بخواند سیاه ویر
 نه یعنی و بخود خداوند تعالی نه مندرگشور نور الطومین من قیام الکلی و در سنائی مومن از بر خاستن
 شب است بر از نماز و تلاوت قرآن و باقی او کار نماز الف و ریح اخر من تا جهنم ان الله جبار کرم است
 از آن و در آن که ان معفو و مغفرت بر طرف شود و در هر نماز و وصل عجب که کار را خواهد علاج بدین است
 و ان کار را بر در نماز و نماز صد اهل القلوب فراموشی مرکز نکند و لباس است که هر قدر که شبان

ابعد

از دریا باشد غفلت پیدا شود و آن با جهالت و غفلت و نادانی است و نیت الی غیر این
 ثاب را شک خبر است رسانیده شد و فقیه میگوید که هر چه این مقدمه است نظریه و وجه اولی
 فی التصدیق نازک که چهره حسن در راستی است زیرا که هر فعلی اثر دارد و اثر صلیق نازکی است
 در ظاهر و خجالت و رضوان فی دریا طهر که آنجا نکلن فی اهدی القودش خواب کنز امن شده مایه
 در بهترین فرقه های کسره زیرا که هر نیت است و در امن لغیر غایب و در خوف مکرر است و امن
 حاصل شد که غفلت معینت و استنباط نیت خود را اندر باید نظره و وجه المؤمن فی التبع
 نرد نازکی در بر من و تقویت است که اثر است و وضع الایمان فی غیره موضع علم
 احسان کردن در غیر وضع ان علم است و بهین است که علم عبارت است از وضع شیء و غیر
 موضع او چون احسان در غیر محل خود واقع شد پس مغیر علم در آن صورت است و مانا که
 از آن احسان لازم است مگر شیء باید آن کردن چنانست که بد کردن جایز است و آن صلا
 الحان الکبرئین ابقیه کناه صدقه است نه بزرگتر است از ابدش زیرا که اندر اسم است
 از نفع رسانیدن او لا شک نیست نه اهل سبب اندک تحت میجو و حده المؤمن خبر
 من جسد السوء تنه و مؤمن است از بهین بد زیرا که در تنه از اثر بدان امن حاصل است
 و لا شک که حق تر از ازال حکومت عادل است و بد است زیرا که از بد در او انظم
 ملک صورت نه بد و آن موجب است و ملک است و در انفعال و اولی است بمعرفه و سنی مادی
 و الاک من لم یجادک دوستی کرد با تو کسی دشمنی نداشت ترا زیرا که در بهیوست بد
 قرب تر باشد و اساک من فاعل ملک مدار کرد با تو آنکس که غافل ساخت خود را از تو
 یعنی بعیب جو تر تو مشغول شد زیرا که تو را از جمله احسان است و فی الفضل مراد
 کار ساز مؤمن است بچه مفروداده شده است زیرا که چون از در او مقدر است لا محاله
 بولی خواهد رسید و بل کن و تر الا که تراد وای بر آنکس بدست خلق و زشت است صورت
 او زیرا که از حسن ظاهر و باطنی هر دو محم مانند و بل الی و من حله وای مفسد را اهد

و این سخن از در بد و آن از او زیرا که از او خبر بد است و این سخن از او خبر بد است و این سخن از او خبر بد است

حرمت اولده از با نگاه حرمت و عزت است نیز ساخت و بر همین محول است این قول
 لا قذف بلفظی نیست قذف مرفعی گفته و بدو آورده را قذف است و مانند
 ان غودن کا و خا و براهه نیست و عامر زن را و این نیزه ظاهر است و سبب آن نفس
 عقل است و در حدیث صحیحین وارد است که اگر شخصی با زنی خود تمام عروسان
 پرواز و در اندک جزئی توان گفت زنج خود کرده فریاد بر دارد که ندیدم از تو کجایی
 نیکی را کراهت را و نیزه آرام بر حاسد را زیرا که هر قدر زنی منال می شود و شایسته
 کند آن را همدستی در جوش و خاطر و اضطراب طبع و بیجان نفس اندازد و آن سبب
 ریخ و سوختگی دل او گردد یا اینکه تا قدر نک مجانبه و نیزه که اندازه گرفته شده است
 مرثیه بر وقت اصابه مکرده و حقوق مهابت جزیع و دفعه نماند و بر فراش هم سر میاید
 یمن و المکره قومه با کافران ایم سر در میورد و موقوف خود را به نیکو کار کردن
 بسوزد زیرا که بمقتضای حدیث حدیث القلوب علی حب من احسن الینها چون قلوب
 بر حبش خود جبهت یافته اند بر دوستی و حسن خدمت می خود قدم را می نهند و نیزه
 جان می خدمت بر عقبتن آن حسن ستم سازند و راه اطاعت و انقیاد را میسوزانند
 و اینهمه است سر در این می خود بدست یزید الصدوق فی المعرب زباده میکند
 صنف و عمر و این محول است بر قضا و معنی که خبر این این قضا موقوف بر چنین حال
 باشد قضا و معنی و بی زبانه بر می است یستعد الله جل علیه ثبته التبعید
 سعد و محمد و معنی جبهت شکنج تلخ سعاد و در نفس همچنین برکت فیض و بخشش
 جای میکند یا من انی یف او او قل ما خافه ایمن می شود و هم گفته چون برسد و را
 جزئی که از آن می ترسد زیرا که خوف در توقع امر خوف است چون بسبب وقوع آن خوف
 توقع کسب و از آن تنگ رنجش آمده که از آن خوف ارتفاع پذیرفت نباید و غیره
 جا گرفت بصر امر القبول را می مراده میگوید کار صبر کننده بسوزد و خود را بر آن نماند

بِرَبِّهِمْ بِسْمِ الْقُدُّوسِ الْقُدُّوسِ فَوَيْدُ لِسَانِ نَفْسِهِ كَمِ زَنْتِ اَوْشِ
طمع و هلاکت حرص یکو دارد بَعْدُ اَتَمَّ فِي سَاعَةِ فِتْنَةٍ مَبْرُكًا مَبْلَغُ
سجده چنان در یک لحظه فتنه بجایه و این مصرعچه اشعار است یطلب التزق
کما قَطْبُ لَبَّةٍ مَجْهُودَةٍ اَرْدَازِ خُصَانَةٍ مَجْهُودَةٍ قَوَارِ لَبَّيْكَ اَلَمْ تَرَ فِي حَبِيبِ
الهِم بِرِ اَنْدَا زَه مَعِين مَقْرُونَهُ هَس لَامَحَامِ اَنْ رَوْدِ رِيَانِ شَمِصِ اَهْلَانِ
اندازه خواهد رسید و سر عمل محض باری غیبی آن جبرایا فتنه رزق هر چند
پیکان برسد نه تا عقل است جانش از دریا که به کسی با اهل نخواهد بود تو مرد و روانی
از درگاه بروی و درنده باشی ای دغلی بندگان خود را چو در با شل چنانکه در حدیث
آمده که صحابه کرام سرفی ساختند که صد و هجده مرتبه اله است پس علی بر آن حدیث مقررند
و حضرت فرمود بگوین قدر الله یعنی علی نام از تقدیر اله است چه ظهور تقدیر و پدیده
اسباب معین گشته اند که عبارت از اسباب متغییه تقدیر باشد و در نه سر بعضی اسباب
منسوب بظهور امر بر رضی الله عنه کما تَخَفَعْنَ لِخَلْقٍ عَلَى طَمَحٍ فَإِنَّ ذُلَّكَ وَ حَسَنَ مَنَاسِكَ
فِي الدِّينِ وَ اسْتَرْفَى اللَّهُ عَمَّا فِي خَزَائِنِهِ فَإِنَّ ذُلَّكَ بَيْنَ الْكَافِرِ وَ السُّوْنِ
و در حدیث آمده اِنَّ رُوحَ الْقُدُّوسِ جَبَّارٌ يَنْفُثُ فِي رُوحِ اَنْفِ اَنْ تَوْتُ نَفْسٍ حَتَّى
تَنْتَبِهَا صَارَتْ فِيهَا فَاجِلُوهَا فِي التَّلَبُّ مَعَ رُوحِ مَقْشُورٍ حَرَّشٌ وَ جَبَّارٌ وَ رُوحٌ خَبِيرٌ لَكُمْ
شأن انسانست که هرگز غیر و نفس تا الله کامل کند و در خود استیفاء کند و او پس طلب غیب
کند و آن عبارت است از تحصیل معاش و خافون نزع و مطالبی فطرت سلیمه اندازه
فراخی طاقت و اگر جهل شد بد وسیع ملغ را اندازد حاجت کند ضافی اجمال طلب است
يَبْلُغُ اَمْرًا بِالْقُدْرِ اِلَى تَنَاسُلِ الْكِبَارِ حَيْرَةٌ بِرَأْسِ لَبَّيْكَ مَبْرُكًا مَبْلَغُ
تا شمره التکوار است کرد و او است و خدا و کلام تجید همین معنی است و فرمود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ تَوَنَّوْا رِجَالَهُ وَ قِيَانِ اِي كَسَابَةِ اِيْمَانِ اَوْرَدَنَد

بفرمود از خدا است و باید با جواهر را سنگویان که بر پیشانی فرشتا قدم صدق در دین
داشتند و بعد از انبیا و صدیقان که بر پیشانی شام بوده اند و اینها در هر وقت تقدم از شما دارند
زیر آنکه افتد از نهاد خان و صاحبان و بیل خجاست و باعث رفع درجاست چنانچه
صد است خطاب منو خدا می آید و هم فرمود که فیهیم افتد پس بدایت این
افتد انوار و نیز فرمود و اینجاست که از آنجا که و بر و کن راه که با بخت
بود و قهر سوزان و سایر صاحبان و اینهمه دینی خلفا و را شدند و سایر صاحبان
و اینهمه چنانچه با بخت از این آیات صریح مستفاد شد که افتد از همین با چنانچه در این
دینی ضرورت و تا که برود در فضیلت صدق در حدیث در دو بافته که بر اول
افتد یقین قوی بکتاب خدا صدیقاً یعنی همانست که بنده را سنگوی
شمار خود چهار دانگ نبشت می شود نزد خدا است صدیق یعنی بسیار را سنگوی
کذب در حدیث و اردیست که صاحب بر میزند که بار سوالی که یک کذب از کون قال
یعنی ایاد و رخ بگوید مرد با ایمان در جواب فرمودند که نه با بخت و حق است
که از در و خلوت و این که خلف و مضایق خدا است باشد هر چه گفت و در اتباع رسول
و موافقت بر طاعات و اجتناب از کفر و معاصی و سایر بدعات که کرم باشد
از حق الله و ایام الطریق الخیر و الله اعلم بالصواب در کلمات مشهوره
و مقامات مذبوره از پنج ابدا غت و هر چند که نسبت این کلمات بکفرت
و غیر کبر نزد اهل سنت و جماعت کرم الله تعالی بی ثبوت نرسید لیکن چون که این
کلمات مطابق حکمت و موافق اخبار مرویه معتبره است لهذا در ذیل رساله
مذبوره که کلمات اینم از همین قبیل در آورده اند و شرح آنها بر و اختصار
بر بگویند لیس غم و آتد یعنی بلا عمل کائنات و بی بلا و تیر و غنا معتبره بی عمل ملک است
نیز اند از به است که بهدف مراد نرسد و چنانکه در کلمات بی زه نیز اند

غیر از آنکه در همین از دعای تقدیم عمل صانع نیل مطلوب بدست نتوان آورد و لهذا
 در حدیث در ادب و شروط تقدیم عمل صانع مقرر ساخته شد انعم علی من
یطیع و یسبح و لا یفزع المسموع از آنکه یکنی المطلبوع علم و علم است
 علی علم ذاتی که در آن فضل نیست و آن مسموع نفع مطلق عالم ذاتی باشد
 یوم العدل علی الظالم آنست که یوم بطور علی المظلوم
 روز عدل بر ظالم سخت است از روز ظلم بر مظلوم زیرا که اثر بر مظلوم اندک است و ناچار
 و اثر ظلم بر ظالم ناچنده است و بسیار پس وقت عدل و مواخذه جزو آن است باشد
 بر ظالم از اثر تعدیل کمتر بر مظلوم برگردن او بماند و بر مظلومت حال بعرض المومنین
 علی باب بن عبد الله الانصاری یا جابر قوام الدنیا و الدنیا بار بقره عالم یستعمل
علمه و جابر ان یستغنی عن کل یخل بمو قله و فیه کما یلیق
اخرته بدنیا یا جابر من کثرت نعم الله علیه کثرت قوای الناس من خام
بما یحب الله خیر من عرض نعمته لذلها و من ضیع ما یحب الله فیها
عرض نعمته لذلها اخرت علمه سلام جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه
 فرمودند ای جابر قوام دین و دنیا بعز ان نظام عالم و بند و برت ملک و سیادت مدن
 بجابر است هر عالم که خود را استعمال کند کمتر بمقتضای علم خود عمل نماید هم جابر
 که از امر حق علم ندارد و بسبب غنی که ببال خود بخل نکند چهارم فقر که اگر خود را
 بدینا فقر و شرب و قتی که عالم علم خود را ضایع نکند و جابل از فقر حق علم نکند
 و تو در مال خود بخل نکند و فقر و در خود را بدینا فقر و بدینا قوام و بدینا فقر
 بند و اگر اقتضای در یک از اینها نشود و عالم بلا شبهه منصوص و همین سبب تفاوت
 رضی الله عنه فرموده اند که یهدم الاسلام زلته العلم و جدال المناق و حکم الائمة المصلین
 یعنی سحایر اسلام را لغزشش عالم در امور دین و دنیا و مجامع منافق و بر هر یک

و ان معرفت حق و عدم کمالی است در علم کمالی
 و انکس و شهود و تحقیق از علم کمالی
 بنابر دعای

امور اسلام و شعائر و غیره که گوشت و مجالست با پادشاه اسلام و حکمرانی ریشبان کلاه
 که بر فوج این سوانح و واقعات بهم اسلام و شعائر و غیره می باشد باز فرمودند
 ای جابر که گفتند این را در این سوانح نماید جواب بسیار مرا و را بمرتب نموده
 رتبه پس بکشد و در قضا و جواب خلق هر دو که واجب است برادر خدا و در آن
 فتنه را بر حق میسازد و واجب کرد انبند نسبت فیما بین ما و پدر پس از و فتنه را
 بر دوام انبند فتنه را در او اتم و باقی سازد و کج خلق ندارد جز را که واجب
 است برادر خدا و آنرا معصا یعنی انجاس و کار برادر جوابی هر چه بکشد پس از و
فتنه را بر زوال بعضی فتنه را خود را در موقوف زوال اندازد ان سلطان بر علیه السلام
 فی أرضه بادشاهان جی می انداخته و در آنجا و در زمین خود برادر انداخته
 که مردم را از نهایی و محاصر منع کنند و برادر او طاعت ملازم و موی و برادر
قبیل تدوم علیه در جی من کینه محلول اندکی که بیان و دوام و دشمنی باشی امیدوار
 است در بسیار ملاکت و کینه شده معصی بسیار که در آن ملاکت زده باشی
 معصی عمل قبیل که بر دوام از تو دور و دور و آید بر آن امیدوار برادر بسیار و برادر
 زمان ملول که در و ترک آن کوز انقطاع مال کلا یفقد قنات مالی است که فتنه برتر
 زیرا که فقر است از فتنه که غیر و و این سبب باشی است کمان چشم هر فغان بر نشد
 تا صدق فتنه نشد بر در نشد الغنی فی التوبه و التقی و التفرغ فی التوبه
 تو انکار و مسافرت و ملاکت بعضی مانند خانه و آرام و آیش و تشنگی و در وطن مانند
 سفر است و در بی آرام و مسافرت است اعمال مآذرة الثمرات مال مآذرة الثمرات است که
 بهر او پس از تو نیز و و این وقتی است که در جی حرام باشد و با صاحب مال به نیت بد اخلاق
 سازد خاصه در هر طرف معصوم و حرام اولی القاسی با عفو خود بریم علی التوبة لئلا یزول
 مردمان معفو تو انانیت بر این در عفو نیست زیرا که چون توانایی در عفو نیست مانند عفو

قدرت بلند از سوره که گویا که دست که گویند خود را در دست برسان قلب
الترجیل و حشده فاجعها اقبلت علیه و لها من موان جبرانات و حشده بجانته
تجهد انها کند و در حق انها حقان فرماید و حسن سلوک کانند اقبال کفند بر و درام او
که در نرغینک مخفی ما اشد جدت عیب تو از نظر آن پنهان چنانکه ما و امی که بگویند
بود قدر از آن قبل علی قدر پخته و صدقه علی قدر پخته و شنی عتقه علی قدر انقذه و عتقه
علی قدر غیرتیه قدر در نور است او باشد و راستی او بر اندازد و دست او شنی است او بقدر
نشد و در سائی او بقدر غیرت او یعنی درین صفات جمیع که از آنها متفرع و قریب به دیگر
پنداشد پس آن صفات را با هم مبادر خود و بعد از آن که غنی کمال عقل و کمال حیرت کمال کذب
و کمال کمال و قریب نیست تو نور مانند عقل که منافع و منور و اخرو و عورت که کمال کرد
و نیت حیرت برابر ادب که از حکام خود در هر که از آباد الیاده و عادات و بالوف
ایش گردیده و هیچ مد و کار مانند شورش میزند و در کمال بقوت تدابیر با جتنی از او سیم
مقلوبت و بعد از آن جمل و عادات و غیر خود بدان در فرجه و نشاء و درم فراوانی از صواب بود
شورش فرما و سکن حق شورش است که بعد از نور را تو کل بر عظمت حق و ما صفات
احمد بمعظمه غایب و از انوقت فتوکل علی العنان الدیج التوکلین و چون غریب غاری
اعتقاد کن بر خدا زیرا که خدا معاد است و دست میدارد توکل کنندگان را القدر صدقانی علی مایکوه
و صبر و سحاب و صبر و در قسم است که صبر بر نکر و ناکت صبر صبر که طبع را نافرمان آید
مانند صبر بر صاحب و تکالیف شاقه و همچنین صبر بر عبادت که در عمل آن نفس را تعب
شدید و ریخ بعد بدین سلطان صوم در صیف و طهارت در شدت سرما و بنیل نفس و مال
و در جهاد بوقت ایام کفار و انما ذلک تمایز و در حدیث نذر آمده الا الهکم بما
بحکم العدم الا ان یا اسبغ الوضوء علی الکفایت آبا خبر بدین شمار را بگویند و سازد
صدای بدان گفتا را در سینه کردن و خود در اوقات شدت و در این نفس را

در آنوقت که است شدید و خیر که بسیار هم رسد دوم هر از خون پذیر محبوب را پس بر در
 و در اول جن و فرغ نماید و بر قوت نامی نافه شش و شکایت بعمل نیارد حال الله
 نگار تا سوا علی ما فاکم و لا تقو ابا اقلکم فرمود خداوند ما که اندوه بخورید بر نیکم
 خون شد عمار و فوشی مسوید بر که داد شمارا بغیر و اما از مخافه و خورس سرور باشد
 و از مکاره عقی دور و مکر از مخافه و مکاره و بنور فارغ البال و سیم الفلب که وید
 نامتوقع متوالت اخذ و مکررات عقی باشد و همواره خود را بیاد حق مشغول دارید
 و از الهیات در زخارف و بنوی و قدرت افزونیم که بعد از حق و از یکباره که بعد
 جهت نیاز خدا غافل شدن فی جمیع و تقوه و فرزند و فی آنکه نکم ان
 نکو تو ای پادشاه بدرتیکم فرموده میدادم بر او شش نیک باشد و شش نیکدگان و در
 کلام و فنی فرمودند که لکریان لغت علی السلام باهل شام است و شش نیک از خود
 پس حضرت ابو درین باب چنین موعظه فرمودند و بنی از رب شتم غوغ و جبر از رب
 که در کتب صحاح احادیث اخبار شدید از لعن و سب بدینگونه وارد شده که اگر
 شتم لعنت در حق کسی از زبانی بر چهار دان لعنت با آسمان میرود چون اینجا محلی است
 الهی است و آثار آسمانی بسند میگویند ان لعنت از ان سوا کسبه شتم که لعنت بر او برده
 شد و است موعظه میکرد اگر ان شتمی شتمی لعنت است فیهما و الا ان لعنت بعثت
 عاید شود و هر در حدیث صحیح وارد شده که تلاعنوا بلعنتم الله و لا بغضب الله لعن
 لعن با یکدیگر لعنت کنید لعنت خداوند بغضب است نیز در صحیح وارد شده از ابن مسعود
 علی الله من سباب المسلم فسوق و فساد کفر و شتم دادن مسلمان فسق و شتمی
 او فساد کفر است و علی بد القیاس احادیث و کتب علی نصب معنی لعن است
 که کف سب از لعن و طعن و سب است و غیبت کفر و عیب هر فریاد ناز و مکاره
 بد و راستی باشد و لهذا حضرت امیرالمومنین و عیوب الدین علی رضی الله عنه اتباع خود را

لعن المومنین لا یکن فیها ولا طاعتها " هر که لعن کند و لعن شده
 لعن و لعن است و در حدیث صحیح وارد شده که

۲۵ زعمی و سبب نبرد فرمود و اظهار کرد که این بدل از دست و ساحت و همچنین
 عادت نبرد زعمی و سبب و کتاب امید از ائمه ایست علم السلام یعنی امام جعفر
 صادق و بخواند آن موهبت چنانچه شیخ ابی جعفر الفی در کتاب الاغواق
 چند احادیث در این موهبت شرح نموده است و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 در تحت آیه لا یقصد المؤمنون الا فریض اولیاء و اولیاء که در سوره الی عمران واضح است
 بتفصیل تمام آن احادیث را نقل فرمود است من شاء فلیرجع الیهما پس روایات
 فریقین هر که اخذ این اخبار هر چه که هر مایه سعادت و از نبرد نماید از نبرد و نبرد
 و سبب شتم خود را و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 و قوم و سایر از کار و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 عاجب و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 و آخر و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 المستقیم و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 المومنون بارش و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 علی علیه السلام و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 ششم و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث

الحاشیه

1. *Indian*

KHUDA BAKSHI O.P. LIBRARY
L. T. A.
Prog. No 5551..... (Old Series)
Date... 17-8-1955.....
Section *Manuscript.*